

## جوان بدون درخت نمی شود

دشت سفید زیر آفتاب صبح می درخشید و بلورهای برف این جا و آن جا چشمک می زدند. معلم روستا، بعد از خواندن سرود صبحگاهی، رو کرد به بچه ها و از آنها پرسید: «حاضرید مسابقه بدهید؟» بچه ها که از هر فرصتی برای تفریح استقبال می کردند، یکصدا فریاد کشیدند: «بله!» آقا معلم تک درخت پایین تپه را نشان داد و گفت: «از این جا تا آن درخت روی برف ها خط بکشید. هر که زودتر از همه راست ترین خط را بکشد، برنده است. یک، دو، سه...» بعد از چند دقیقه، آخرین نفر هم در حالی که نفس نفس می زد، به پای درخت رسید. همه سرخپاهایشان ایستاده بودند. اکثر خط ها کج و معوج بودند؛ جز یکی. آقا معلم صاحب راست ترین خط را صدا کرد و پرسید: «چطور توانستی این قدر صاف و مستقیم بکشی؟» پسرک گفت: «آقا من در طول راه چشم از درخت برنداشتم. حواسم فقط به درخت بود، نه به خطی که می کشیدم!»

دوستان جوان من! هرکس در ذهن خود درخت هایی دارد که اغلب به آنها فکر می کند. آدم های هوشمند درخت های خود را حتی اگر نباشند، می آفرینند. بی درخت، مسیر زود گم می شود.

## مسابقه درخت کاری!

از شما دوستان جوان می خواهم، درباره درخت های خودتان بنویسید؛ درخت هایی که قبلاً کاشته اید و یا درخت هایی که امسال می خواهید بکارید. رشد جوان به بهترین ایده های درختکاری جایزه می دهد. به علاوه، بهترین ایده ها در مجله چاپ خواهند شد. راستی! آقای ناصر نادری، امسال با مجله خداحافظی کرد و این مسئولیت را به من سپرد. مطمئن باشید، تمام تلاش خود را خواهم کرد تا رشد جوان دوست خوب و مطمئنی برای شما باشد. اما فراموش نکنید: «یک دست صدا ندارد.» دست دوستی خود را به سویتان آورده ام. نه برای این که فالم را بگیرد! برای این که «یا علی» بگویید و دست به قلم شوید.

محمدعلی قربانی

سلام ۱ تو چرا جای من بایستی ۲ بمانم یا نمانم ۳



مشق دموکراسی ۴ دلم پیش شماست! ۶

طلای سفید ۱۰



دوست داشتنی های خزر ۸

مسافر بودن را ۱۲ باور کنیم ۱۴ دخترهای پرنده ۱۶ شعر چیست؟ جهان های موازی ۱۶

آقای گل آقا ۲۰



فرشته ها برای چه کسی بال می گشایند ۱۸



ما انسان های خاکی ۲۲ قاصدک های جوان ۲۴

آن روز شانه چیم لرزید ۲۶ موفقیت سفر است ۲۸

هر هفت سال یک سد امیر کبیر ۳۰ تنظیم آنتن ذهن ۳۲



سپیک تاکرا ۳۴ Mirza Ghasemi ۳۶

العربی فی السفر ۳۷ راه بروید و پول دریاورید ۳۸

اصطکاک ۴۰ جهان در ۲۴ ساعت ۴۲

کلات نادری ۴۴ تنبل ها نخوانند ۴۶



کتابخانه جوان ۴۸

شمارگان: ۱۳۰۰۰ نسخه

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴ - تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶ - نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸

شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲

نشانی امور مشترکین: تهران - صندوق پستی ۱۶۵۹۵/۱۱۱

تلفن: ۷۷۳۳۶۶۵۵-۶

مدیر مسئول: محمد ناصری

سر دبیر: محمدعلی قربانی

شورای کارشناسی: علیرضا منولی، حسین امینی پویا،

ناصر نادری، حبیب یوسف زاده

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: سعید دین پناه





راوی: محمد کاظم نیکنام

## تو چرا جای من بایستی؟

از برنامه‌های تفریحی قبل از انقلاب خانواده‌های مذهبی این بود که به باغی در اطراف کرج می‌رفتند.

**آقای بهشتی** نیز در این برنامه تفریحی حاضر می‌شد. با وجود شخصیت والایی که داشت، هیچ امتیازی برای خود قائل نبود.

در این باغ رسم توزیع غذا به صورت سلف سرویس بود. یعنی همه در صف می‌ایستادند و سینی و قاشق و چنگال و لیوان را برمی‌داشتند و غذا می‌گرفتند. بعد هم هر کس ظرف خودش را می‌شست و برمی‌گرداند. یادم هست وقتی دیدم ایشان که برجسته‌ترین شخصیت آن جمع بودند، در صف ایستاده‌اند، جلو رفتم و به ایشان گفتم: «آقای دکتر، شما بفرمایید بنشینید، من غذا می‌گیرم.»

با خنده گفتند: «مگر شما می‌خواهید جای من غذا بخورید؟»

گفتم: «نه، برای شما می‌خواهم بگیرم.»

ادامه داد: «اگر غذای من است، چرا تو می‌خواهی به جای من در صف بایستی و آن را بگیری؟»

ایشان همان‌جا ایستاد تا نوبتش رسید و غذای خود را گرفت و رفت. موقع شستن ظرف، یکی از برادرها که آقای دکتر را در حال شستن ظرف غذا دید، جلو رفت و گفت اجازه بدهید من این کار را بکنم که پاسخ شنید: «غذا را من خورده‌ام، چرا شما ظرف آن را تمیز کنید؟»

آیت‌الله دکتر سید محمد حسین بهشتی



- ۱۳۰۷ تولد در اصفهان
- ۱۳۲۱ آغاز تحصیل علوم دینی
- ۱۳۳۳ تأسیس «دبیرستان دین و دانش قم» به همراه دوستان
- ۱۳۳۸ اخذ مدرک دکترای فلسفه الهیات از دانشکده الهیات دانشگاه تهران
- ۱۳۴۴ سرپرستی مرکز اسلامی و مسجد هامبورگ آلمان
- ۱۳۵۷ دیدار با امام در «توفل لوشاتو» پاریس و پذیرش آماده‌سازی طرح اولیه شورای انقلاب
- ۱۳۵۷ تأسیس حزب جمهوری اسلامی همراه با آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله هاشمی و آیت‌الله موسوی اردبیلی، و دبیرکلی حزب
- ۱۳۶۰ شهادت به همراه ۷۲ تن از یارانش در بمب‌گذاری دفتر حزب (۷ تیر) سایر مسئولیت‌ها: ریاست شورای انقلاب، نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی و ریاست دیوان عالی کشور





سر پل صراط جلو تو می گیرم

دفتر یادداشتش همیشه زیربغل، همراهش بود و آن را زمین نمی گذاشت. یک روز غروب، تو اندیمشک به من و مهدی سرزد. گفتم باید شب بمانی. قبول نکرد. نگهبان مجتمع خواستش پای تلفن. لباس پوشید و رفت. دفترش جاماند. بازش کردم. چند نامه از بسیجی ها توش دیدم. یکی نوشته بود: «سر پل صراط جلو تو می گیرم. سه ماهه در سنگر منتظر دیدار روی توام.» حاجی برگشت. گفتم همین الان باید بروی. مانده بود حرف حساب من بالاخره چیه: برود یا بماند؟!

ماجرای نامه رو بهش گفتم. ناراحت شد. نمی خواست کسی این چیزها را بداند. خودش را لایق این حرفها نمی دانست. لطف بسیجی ها و تحمل عذاب محبت آنها، برایش حکم تقاص گناهان بزرگ به درگاه خدا را داشت.

✎ خاطرات زیلا بدیهیان همسر سردار شهید حاج ابراهیم همت برگرفته از کتاب نیمه پنهان یک اسطوره، سوره مهر و نیمه پنهان ماه، جلد دوم، همت به روایت همسر شهید.



بمانم یا نمانم

محمد ابراهیم همت  
تولد: ۱۳ فروردین ۱۳۳۴  
ازدواج: دی ۱۳۶۰  
شهادت: ۱۷ اسفند ۱۳۶۲



# مشق دموکراسی

## گزارشی از پنجمین دوره نشست مجلس دانش آموزی

اگر در مدرسه با مشکلی مواجه شدید، چه می‌کنید؟ اگر درباره نظام آموزش و پرورش یا کتاب‌های درسی و مسائل مربوط به آن حرفی داشته باشید، آن را با چه نهادی در میان می‌گذارید؟ به نظر شما، آیا امکانی برای انعکاس و اعمال پیشنهادات و انتقادات شما در حیطه آموزش و پرورش وجود دارد؟ اصلاً آیا تا به حال مسئولان پای صحبت شما دانش‌آموزان نشسته‌اند؟

مجلس دانش‌آموزی آموزشی نهادی است که در آن مسائل مبتلا به جامعه دانش‌آموزی کشور توسط نمایندگان دانش‌آموز مطرح و بررسی می‌شود. این مجلس می‌تواند مطالبات دانش‌آموزان را در وزارت آموزش و پرورش پی‌گیری کند و به نتیجه رساند. مجلس دانش‌آموزی جایی است که در آن مسئولان پای صحبت دانش‌آموزان می‌نشینند... اولین نشست پنجمین دوره مجلس دانش‌آموزی کشور، ۲۳ و ۲۲ اسفندماه ۱۳۸۹ با حضور رئیس‌جمهور و مسئولان بلندپایه نظام در ساختمان سابق مجلس شورای اسلامی آغاز به کار کرد.

گام بعدی پس از انتخاب هیئت رییس، تشکیل کمیسیون‌های تخصصی و بررسی طرح‌های پیشنهادی نمایندگان است. هر استان در مجلس متولی یک کمیسیون است و نمایندگان مجلس دانش‌آموزی آن استان، عضوهای آن کمیسیون خاص محسوب می‌شوند. این مجلس می‌تواند در حوزه مسائل آموزش و پرورش و مسائل جامعه دانش‌آموزی، در قالب کمیسیون‌های ۲۹ گانه، هم‌چون IT و فناوری اطلاعات، کتاب و کتاب‌خوانی، تربیت‌بدنی، آموزش و پرورش، نشاط مدرسه و... طرح و برنامه تدوین کند. در صورت تصویب هر طرح در کمیسیون مربوطه، طرح‌ها به صحن مجلس منتقل می‌شوند تا در صورت تصویب نمایندگان، برای اجرا به آموزش و پرورش ارائه شوند.


اما نشست پنجم مجلس دانش‌آموزی از چند منظر حائز اهمیت بود. از جمله ویژگی‌های برگزاری این نشست، ترکیب اعضای کمیته‌های اجرایی آن بود که در رأس هر کمیته از مدیران کل و افراد عالی‌رتبه آموزش و پرورش برای کار دعوت به عمل آمده بود تا کار به صورت کاملاً تخصصی انجام شود. حضور سران عالی رتبه نظام را نیز می‌توان دیگر ویژگی این نشست دانست. افرادی نظیر، رئیس‌جمهور دکتر احمدی‌نژاد، نایب رئیس اول مجلس شورای اسلامی، جناب ابوترابی، ریاست کمیسیون فرهنگی مجلس، دکتر حداد عادل، وزیر امور خارجه دکتر صالحی، معاون اول رئیس‌جمهور آقای رحیمی، وزیر آموزش و پرورش دکتر حاجی بابایی، و سفرای کشورهای دوست و همسایه، از جمله افرادی بودند که در نشست مجلس حضور یافتند.

طرحی برای سازندگی

در ابتدای این مراسم، ۱۵۰ نماینده مجلس دانش‌آموزی مراسم تحلیف<sup>۱</sup> را برگزار کردند. سپس انتخابات هیئت رییس مجلس با معرفی و نطق نامزدهای عضویت در هیئت رییس و به دنبال آن، اخذ رأی از نمایندگان انجام پذیرفت. انتخاب رییس مجلس و منشی هیئت رییس بر مبنای سن صورت می‌گیرد. به این نحو که رییس مجلس مسن‌ترین و منشی کوچک‌ترین نمایندگان حاضر در مجلس دانش‌آموزی هستند. هم‌چنین، افراد منتخب در هیئت رییس به عنوان مشاور دانش‌آموزی وزیر منصوب می‌شوند تا پس از پایان نشست و در طول دوران نمایندگی، ارتباطی نزدیک و اثرگذاری با مسئولان داشته باشند و مطالبات دانش‌آموزان را منتقل کنند.

هیئت رییس





مجلس دانش‌آموزی نهادهی صنفی است که از سال ۱۳۸۰ تشکیل شده است. این مجلس ۱۵۰ نماینده دارد که هر دو سال یک بار از میان دانش‌آموزان سراسر کشور و در پی برگزاری انتخابات سراسری سه مرحله‌ای، به ترتیب در سطح مدارس، مناطق آموزش و پرورش، و استان‌ها، برگزیده می‌شوند. تعداد اعضای نمایندگان هر استان بر مبنای جمعیت دانش‌آموزی آن استان تعیین می‌شود. این مجلس از ترکیب ۱۴۵ نماینده عادی، ۴ نماینده دانش‌آموزان اقلیت دینی (ارمنی، کلیمی، زرتشتی و آشوری) و یک نماینده دانش‌آموزان استثنایی شکل می‌گیرد. هر دوره مجلس دو سال به طول می‌انجامد و نمایندگان چهار نشست ملی در فواصل شش ماهه را در دوران نمایندگی خود برگزار می‌کنند.

#### سرای شور و شعور

وبگاه مجلس دانش‌آموزی به تازگی فعالیت خود را آغاز کرده است تا از این طریق دانش‌آموزان را در جریان اقدامات و فعالیت‌های نمایندگان خود قرار دهد. در این وبگاه بخشی با عنوان «تالار گفت‌وگو» وجود دارد تا دانش‌آموزان علاقه‌مند، در آن به گفت‌وگو با نمایندگان خود بپردازند و نقطه‌نظرات خود را درخصوص مشکلات موجود در آموزش و پرورش مطرح کنند. نشانی این وبگاه چنین است:

<http://majlesdaneshamozi.ir>

دبیرخانه مجلس دانش‌آموزی نیز آماده دریافت پیشنهادات و انتقادات، شنیدن مشکلات دانش‌آموزان، انتقال آن‌ها به نمایندگان و در صورت لزوم، برقراری ارتباط بین دانش‌آموزان با نمایندگان خود در مجلس دانش‌آموزی است. در صورت تمایل می‌توانید با شماره تلفن ۲۶۴۰۴۹۹۶ با دبیرخانه مجلس دانش‌آموزی تماس برقرار کنید.

#### تماس با نمایندگان

هدف مجلس دانش‌آموزی، بسترسازی برای مشارکت آگاهانه و آزادانه در عرصه تعیین سرنوشت دانش‌آموزان، و زمینه‌سازی برای تمرین عملی اصول و معیارهای مردم‌سالاری است. هم‌چنین، شناسایی مسائل و مشکلات دانش‌آموزان در مدارس، بررسی مقررات تحصیلی و انضباطی، و ارائه طرح‌ها و پیشنهادهای مناسب برای بهبود آن، بحث و تبادل نظر درباره راهکارهای تقویت تربیت دینی، اخلاقی و اجتماعی دانش‌آموزان، و قدردانی از دانش‌آموزان ممتاز در زمینه‌های دینی، اجتماعی، علمی و هنری، از جمله اهدافی هستند که در مجلس دانش‌آموزی پی‌گیری می‌شوند.

#### محملی برای مشارکت

##### پی‌نوشت

۱. تحلیف: مراسمی است که در آن نمایندگان به کتاب آسمانی خود قسم یاد می‌کنند تا به وظایف قانونی خود عمل کنند.





# دلَم پیش شماست!



تصویر برگرفته از کتاب «دلَم پیش شماست»

**سلام بابا حبیب.** الان که این حرفها را می‌نویسم، بوی کوکو سبزی خانه را پر کرده است و سفرهٔ شام را تازه جمع کرده‌ایم. امشب نوبت **فاطمه** است که ظرفها را بشوید. فرصت خوبی است با شما درد دل کنم.

مامان **لیلا** طبق معمول کانالهای تلویزیون را زیر و رو می‌کند و دنبال خبرهای تازه است. همین حالا تا ته خط رفت و برگشت. دنیا امن و امان است. چند تا بمب‌گذاری و کشتار در عراق و پاکستان با کمی رسوایی تازه در انگلیس و ایتالیا و سایر افزودنی‌های مجاز. فقط همین! تنهایی را در نگاهش می‌بینم. بین خودمان باشد، هر وقت قلم و کاغذ به دست می‌گیرم، به خیال این که درس می‌خوانم کاری به کارم ندارم و از جارو کردن خانه و تمیز کردن سفره معاف می‌شوم. بابای همیشه مسافر، دیروز یک کتاب شعر خریدم. شعرهایی از **فاضل نظری**. غزل‌های نابی دارد. این یکی حالم را حسایی جا آورد:

مثل عکس رُخ مهتاب که افتاده در آب  
در دلم هستی و بین من و تو فاصله‌هاست  
لحظه‌ای از دلم گذشت که این بیت را  
برای مامان لیلا بخوانم. دلم نیامد. خواستم با چند جملهٔ عشق‌ولانه و آتشین به نیابت از مامان دلت را کباب کنم. از توی قاب عکس روی دیوار چپ‌چپ نگاه کردی و دستم لرزید. این شعر راست کار شماست. به نظرم شاعر آن را از ما الهام گرفته است. وقتی مثل ستارهٔ دنباله‌دار، آن همه آدم را پشت سرت قطار می‌کنی و هوهو چی چی راه می‌افتی، با خودم می‌گویم کاش یکی از کوپه‌های قطار خانهٔ ما بود و شهر به شهر همراه شما می‌گشتیم.

جناب آقای لوکومتیوران، باید اعتراف کنم که از تمام خط‌های موازی خسته‌ام. نه خودشان به هم می‌رسند، نه می‌گذارند ما به هم برسیم. بگذار یک نفرین کوچولو هم بکنم تا دلم کمی خنک شود: «الهی هر چه زودتر بازنشسته شوی و همیشه پیشمان بمانی!»

یادت هست تا حالا چند هزار بار در آن اتاقک آهنی تا ته خط رفته‌ای و برگشته‌ای؟ حساب کرده‌ای چند هزار مسافر را به مقصد رسانده‌ای؟ اگر مخترع بودم، قطاری می‌ساختم که خودش راه را بلد باشد و دست از سر بابای خوبم بردارد. اولش می‌خواستم کمی پیازداغ ادبی به نامه‌ام اضافه کنم. این جمله‌ها را نوشتم و با صدای بلند خواندم: «ای پدرمهربان، ای سلطان خط‌های موازی که در بیابان‌هایی! در این روزهای پاییزی که برگ‌ها به ته خط رسیده‌اند و یکی یکی از شاخه‌ها پیاده می‌شوند، قطار مدرسه در ایستگاه مهر سوت می‌کشد. راه مرا می‌خواند، هر چه زودتر باید سوار شوم...»

مادر از شنیدن این‌ها با تأسف سر تکان داد. گفتم: «ننه! من دیوونه‌ام؟!» باز هم سر تکان داد.

حالا فاطمه ظرفها را شسته و با اشتیاق دارد کتاب‌هایش را جلد می‌کند. او هیچ‌وقت نبوغ ادبی مرا را درک نخواهد کرد! بهتر است از خیر پیازداغ بگذرم و خیلی ساده با تمام وجود فریاد بزنم: دیوانه‌وار دوستت دارم. اگر آمدی و باز یکدیگر را ندیدیم، یک ماچ طلب من! تولدت مبارک!

جوراب از طرف فاطمه، پیراهن هدیهٔ من و عطر یاس از مامان لیلا.

دختر مکاتبه‌ای شما  
نسترن





گل قشنگم، نسترن الان که این‌ها را می‌نویسم، نیشابور را تازه رد کرده‌ایم و در فکر پرداخت بدهی توام! یک ماچ آبدار. می‌خواهم با پیراهن تازه‌ای که بوی یاس می‌دهد، یک‌راست بروم زیارت امام رضا علیه‌السلام، مرقدش را از طرف شما بیوسم. دعا کنم کمی عقل به تو بدهد و مقدار زیادی صبر به من. دوست ندارم به مامان کلک بزنی. حتی اگر بهانه‌اش نوشتن نامه‌ای برای من باشد. از قول من بهش بگو به خاطر پیازداغ خوش‌مزات کمی اسپند برایت دود کند. از خط‌های موازی و پیاده شدن برگ‌ها در پاییز خوشمان آمد. می‌دانستم بالاخره یک چیزی می‌شوی. امیدوارم هر چه زودتر قطار هوشمندی که

قربانت بابا  
هوهو چی چی...

### سلام حبیب آقا هوهو امشب شب مهتابه ...

کمیاب بودا!  
آخر شب نسترن ادای مرا در می‌آورد و فاطمه هم بلندبلند می‌خندید: «دوشیزه محترمه، خانم لیلا اسماعیلی، آیا وکیلیم شما را بی‌چاره کنم و بدهم دست این آقا حبیب دور از خانه؟ - عروس رفته گل درو کنه!...» سعی کن چند روز مرخصی بگیری و بیایی. بوی توطئه می‌آید. فقط تو می‌توانی این شورش‌ها را سر جایشان بنشانی. این روزها فاطمه خیلی هوای تو را می‌کند. یک نقاشی هم از تو و خودش کشیده که خیلی بامزه است. اصرار داشت برایت بفرستم. کلی قربان صدقه‌اش رفتم تا از خرشیطان پایین بیاید. مراقب خودت باش.

الکی دل ما را خوش نکن. کاش به جای این‌که دلت پیش ما باشد، خودت این‌جا بودی و می‌دیدي نسترن و فاطمه قبل از خواب چه قدر سربه‌سرم گذاشتند. پیامک تو را تکرار می‌کردند و جمله «دلم پیش شماس! را هی کِش می‌دادند و با آب‌وتاب می‌خواندند. نسترن برای این‌که لُج مرا در بیاورد، با شیطنت می‌گفت: «واخ واخ، چه با احساس! نمک در نمک‌دان شوری ندارد. دل من طاقت دوری ندارد...» نمی‌دانم با چه زبانی به این مارمولک‌ها حالی کنم که شوهر قحطی نبود، حبیب







شاید تاکنون نشنیده باشید که کسی بگوید: «دریاچه خزر»، اما به یقین فراوان شنیده یا خوانده‌اید که می‌گویند: «دریای خزر». می‌دانید که خزر از لحاظ علمی «دریا» نیست، بلکه بزرگ‌ترین «دریاچه» جهان است. شاید هم بدانید که این دریاچه باقی‌مانده دریای بزرگ «تتیس» است که تا حدود ۲۳۰ میلیون سال پیش در این منطقه وجود داشت. تنوع ماهی‌های خوراکی و غیر خوراکی خزر بسیار زیاد است.

ماهی‌گیری از دریایی که دیگر دریا نیست

# دوست‌داشتنی‌های خزر

## ساحل آرام

ساحل خزر نسبت به ساحل خلیج فارس ساکت و آرام است. یعنی در حالی که ساحل خلیج فارس و دریای عمان پر است از جنبش انواع جانوران کنار آبی، به ویژه خرچنگ‌ها، ساحل خزر از وجود این جانوران بسیار خلوت است. اما کمی دورتر از ساحل، درون آب زندگی دریایی در جریان است.



## تاس‌های مهم

مهم‌ترین ماهی‌های دریای خزر «تاس‌ماهی»‌ها یا ماهی‌های خاویاری هستند؛ چون:

- تخم آنها، یعنی همان خاویار، بسیار گران‌بهاست.
- از قدیمی‌ترین ماهی‌های جهان‌اند و در حدود ۶۰۰ میلیون سال است که در آب‌ها زندگی می‌کنند.
- به‌جای استخوان، غضروف دارند.
- بزرگ‌ترین ماهی‌های آب شیرین جهان (فیل ماهی‌ها) در این گروه قرار دارند.



## دماغ دراز قیمتی

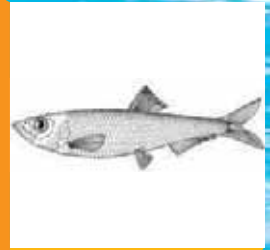
«آزون‌برون» یکی از تاس‌ماهی‌های خزر است. این نام به زبان آذری به معنی «درازبینی» است. پوزه آزون‌برون از دهان جلوتر است و به شکل بینی دراز انسان جلوه می‌کند. آزون‌برون با این پوزه دراز خود در گل‌ولای کف دریا به جست‌وجوی غذا می‌پردازد و مواد غذایی را به درون دهان خود که زیر پوزه دراز قرار دارد، هدایت می‌کند. آزون‌برون در خطر انقراض است و به همین علت صید آن ممنوع اعلام شده است.





### کوچک زیبا

کوچک‌ترین ماهی خوراکی ایران که در دریای خزر زندگی می‌کند، «کیلکا» نام دارد. کیلکاها به صورت گله‌های بزرگ حرکت می‌کنند، به تعداد زیاد صید می‌شوند، و بیشتر به کشورهای دیگر صادر می‌شوند. نوعی از کیلکاها، «کیلکای چشم درشت» است که واقعاً زیباست! متأسفانه مدتی است که نوعی جانور انگل به جان این کیلکاها افتاده و باعث کاهش تعداد آنها شده است.



### پدرها هم حامله می‌شوند

یکی از ماهی‌های جالب دریای خزر «سوزن ماهی» یا «نی ماهی» است. دهان این ماهی به نی شباهت دارد و حرکت آن در آب مانند خزیدن مار روی خشکی با کمک ماهیچه‌های روی بدن است. سوزن ماهی از خویشاوندان «اسبک ماهی» هاست. سوزن ماهی نر تخم‌هایی را که از بدن ماده خارج می‌شوند، در کیسه‌ای درون دهان خود نگه می‌دارد. بچه‌ماهی‌هایی که از این تخم‌ها خارج می‌شوند، از کیسه و از دهان پدر خارج و آزاد می‌شوند.



### گاو ماهی

حدود ۱۶ گونه ماهی از گروه «گاو ماهی»‌ها در دریای خزر زندگی می‌کنند. گاو ماهی که به خاطر شکل ظاهری‌اش به این نام مشهور است، خوراکی نیست و به اندازه‌های کوچک جثه که ارزش شیلاتی ندارد. حداکثر بزرگی آنها به ۱۰ سانتی‌متر می‌رسد. «گاو ماهی گرد»، نوعی گاو ماهی است که بدنی نرم دارد.



### اردک بی رحم

اردک ماهی که دهانش به منقار اردک شباهت دارد، یکی از ماهی‌های گوشت خوار دریای خزر است. دندان‌های تیزی دارد و شکارچی قهاری است. حتی از پرندگانی که روی آب می‌نشینند، نمی‌گذرد. شاید به همین علت علاقه‌مندان چندانی ندارد، اگرچه بسیار خوش مزه هم هست!



### ماهی سفید دوست داشتنی

این ماهی نقره‌ای را ساکنان شمال کشور خیلی دوست دارند و اگرچه تیغ‌های ریز بسیاری در بدن دارد، اما سعی می‌کند در برنامه غذایی خود حتماً این نوع ماهی را هم داشته باشد. حتی از خوردن بخش‌هایی از کله آن هم نمی‌گذرند.







# طلای سفید

پنبه، محصول هزار کاره!

الیاف پنبه مانند بسیاری از گیاهان دیگر هم چون قاصدک، درواقع وسیله طبیعی پراکندن تخم آن است. این ویژگی نسل پنبه را حفظ نمود تا این که انسان آن را کشف کرد.

## دانه روغنی

در میان پنج دانه روغنی مهم، یعنی سویا، بادام زمینی، پنبه، آفتاب گردان و کلزا، دانه پنبه به دلیل غنی بودن از روغن و پروتئین مقام دوم را دارد. بیش از یک قرن است که روغن آن به صورت خوراکی استفاده می شود. روغن دانه پنبه قهوه ای رنگ و شبیه روغن زیتون است. از این روغن علاوه بر مصرف خوراکی در تولید صابون و مواد آرایشی نیز استفاده می شود.

## کرباس

پنبه احتمالاً از هندوستان وارد ایران شده است. پارچه های پنبه ای را در ایران قدیم «کرباس» می نامیدند. مارکوپولو در سفرنامه خود از پنبه به عنوان محصول عمده ایران سخن گفته است.



کنجاله (تفاله روغن کشی شده) دانه پنبه مکمل پروتئینی خوبی برای غذای دام و طیور پرورشی است که عموماً به صورت ترکیب با سایر مواد غذایی، به عنوان خوراک دام از آن استفاده می شود. دانه پنبه مانند بسیاری از دانه های گیاهی دارای نوعی ماده سمی به نام «گاسیپول» است که ساختمان پروتئین را تغییر می دهد. در نتیجه باید تا حد ممکن از غذای دام و طیور حذف شود. مقدار زیاد این ماده در جیره غذایی مرغ های تخم گذار باعث کم رنگ شدن زرده تخم مرغ می شود.

گیاه پنبه قبل از هر چیز، صنایع پارچه بافی را به یاد ما می اندازد. ولی در ساختن فیبرو نتوپان، فیلم عکاسی، لوازم آرایشی و شمع، صابون، روغن های خوراکی و خوراک دام و طیور نیز از آن استفاده می شود.

پوشاک،  
خوراک و...

خوراک مغذی  
و سمی



## دستمال نسوز خسرو پرویز



می گویند  
خسرو پرویز بعد از  
هر غذا خوردن با دستمال  
مخصوصش، دستهای خود را پاک  
می کرد و چون کثیف و چرب می شد،  
آن را درون آتش می انداخت تا آتش  
آن را تمیز کند. دستمال پاک  
می شد، ولی نمی سوخت.

## به نرخ دوغت می زنم پنبه

گویند پنبه زنی دو روز  
در خانه ای خوب غذا خورد و خوب  
کار کرد. روز سوم چون صاحب خانه به جای  
کباب و غذای چرب به او دوغ و نان خشکیده  
داد، او نیز دست از کار مستمر کشید. زمانی که با  
اعتراض صاحب خانه روبه رو شد، در جواب گفت مزد  
تو نیز تغییر کرده است. هرگاه صاحب کاری بیشتر از  
مزدی که به کارگرش می دهد، از او توقع داشته باشد  
و به او اعتراض کند، کارگر این مثل را می آورد و  
می گوید: «استاد، به نرخ دوغت می زنم پنبه.»



پنبه  
نسوز یا همان  
پنبه کوهی، از مواد  
معدنی ساخته شده است  
و در تولید لباس های  
نسوز نیز به کار  
می رود.



## نجات پنبه

ایران که روزی یکی از  
صادرکنندگان پنبه بود، اکنون یکی  
از کشورهای واردکننده عمده این محصول  
است. با پیشرفت علم مهندسی ژنتیک، محققان  
ایرانی نیز موفق به تولید پنبه تراریخته (دستکاری  
ژنتیکی شده) مقاوم به آفات و بیماری های قارچی  
شدند. با کشت پنبه تراریخته، دیگر به سموم شیمیایی  
آلوده کننده محیط زیست نیز نیازی نیست. در نتیجه  
هم به حفظ محیط زیست کمک می شود و هم  
هزینه های استفاده از سموم کاهش می یابد. از  
پنبه تراریخته مرغوب، روغن بیشتری  
هم به دست می آید.







# مسافر بودن را باور کنیم



چه‌طور وسایل سفر را در یک چمدان کوچک جا دهیم؟

مهارت‌های سفر

۳



ابتدا کفش‌ها را کنار چمدان جا می‌دهیم، بعد لباس‌های لوله شده را به ترتیب، شلوارها و لباس‌های ظریف‌تر، روی کفش‌هایمان می‌گذاریم.

۱



لباس‌های تا شده جای بسیار زیادی می‌گیرند. به جای این‌کار باید آنها را به‌صورت فشرده لوله کنید. لباس لوله شده جای کمتری اشغال می‌کند و کمتر هم چروک می‌شود.

۴



لباس‌ها باید مرتب، منظم و فشرده در کنار هم قرار داده شوند.

۲



همه لباس‌های لوله شده را در کنار چمدان قرار می‌دهیم.

انسان، مسافر دنیاست و باید این سفر را به پایان برساند. سفر ذاتاً موجب تکامل و جایی برای متعالی‌شدن و یادگرفتن است. ما در سفر آزمایش می‌شویم. برای تهیه خوراک، جا و تمام نیازهای اولیه و روزمره‌ای که در محل زندگی خودمان برای آنها فکر نمی‌کنیم، باید تلاش کنیم. باید یادمان باشد که همواره یک مسافریم.

## سخت‌گیریم

مرحوم دکتر پرویز ذوالعین، پرفسورترین جهان‌گرد ایرانی بود که موفق شد به ۱۹۰ کشور جهان سفر کند. چند سال پیش از مرگش، خبرنگاری از او پرسید: «شما چگونه برنامه‌ریزی کردید که توانستید این همه سفر کنید؟» دکتر ذوالعین پاسخ داد: «اگر می‌خواستم برنامه‌ریزی کنم، ۱۹۰ کشور که هیچ‌به‌به ۱۰ کشور هم نمی‌توانستم سر بزنم. توصیه می‌کنم سفر را سهل و آسان بگیرید و خود را درگیر قیود و زواید آن نکنید تا آرامش بیشتری را تجربه کنید.»



### اشیاء و مدارک قیمتی!

برای این که خیالتان در خصوص مدارک و اشیای قیمتی راحت باشید، بهتر است نکات زیر را رعایت کنید:

از مدارک مهم سفر فتوکپی تهیه کنید. تنها چیزهایی را که واقعاً به آنها احتیاج دارید، همراه خود بردارید.

از کیف کوچکی استفاده کنید که به راحتی بتوانید آن را حمل کنید.

در هتل‌هایی اقامت کنید که دارای صندوق امنیتی در داخل اتاق و یا خود هتل باشند.

هنگام سفر به کشورهای خارجی، کیفی مخصوص پول خرد آن کشور داشته باشید. راه‌های خلاقانه‌ای برای پنهان کردن اشیای قیمتی خود پیدا کنید.

دستگاه‌های خودپرداز را شناسایی کنید.

برای اطمینان بیشتر، همیشه دو کارت بانکی همراه خود داشته باشید.

### سفر بی‌رحمت

حتماً کسانی را دیده‌اید که وقتی به سفر می‌روند، گویی می‌خواهند اسباب‌کشی کنند. این مطلب را با توجه به همین نکته نوشته‌ام که شاید نکاتی برای راحت سفر کردن در خود داشته باشد.

برای راحت‌تر بودن در مسافرت، یک چمدان کوچک یا یک کوله‌پشتی به همراه بردارید. اگر هم کوله‌پشتی جادار و مناسبی پیدا نکردید، می‌توانید از کیف‌های مدرسه‌ای استفاده کنید.

به این موضوع که سفرتان ممکن است چه‌قدر طول بکشد، اهمیت ندهید. فقط کافی است سه عدد پیراهن با رنگ‌های معمولی بردارید. آن وقت همه لباس‌هایتان با هم متناسب خواهند بود.

صابون و شامپویی را بردارید که چند منظوره باشد تا در همه مواقع از آن استفاده کنید؛ مایعی که بتوان از آن برای شستن بدن، موها و لباس‌ها استفاده کرد.

لباس‌هایتان را در کاسه‌ی روشویی بشویید. می‌توانید لباس‌هایتان را شب بشوید که تا صبح خشک و آماده‌ی استفاده شوند.

همیشه این آمادگی را داشته باشید که اگر واقعاً به چیزی احتیاج داشتید، آن را بخرید. سعی کنید کمترین لوازم را بردارید و از حمل وسایل اضافی خودداری کنید.

همیشه با خود یک ست کامل خیاطی، شامل یک عدد سوزن و دو رنگ نخ هر کدام به اندازه ۵۰ سانتی‌متر داشته باشید.

۵ وسایل سبک و آنهایی که ضروری و دم‌دستی هستند باید در آخرین مرحله و روی همه لباس‌ها قرار گیرند. لوازم بهداشتی و آرایشی (شانه، کیف دستی و...) هم باید در دسترس باشند.



حالا چمدان به راحتی بسته خواهد شد و نیازی هم به زور بازو و عرق جبین ندارد. البته اگر سفر شما کوتاه مدت است و نیاز زیادی به تعویض لباس و استفاده از سایر وسایل ندارید، نکات زیر در بستن چمدان به شما کمک خواهد کرد:

۱ مانتو یا کت و شلوار خود را در کف چمدان طوری قرار دهید که ابتدا و انتهای آنها از چمدان بیرون باشد.



۳

۲ ابتدا و انتهای لباس‌هایی را که بیرون گذاشته بودید، با دقت، مرتب و منظم روی لباس‌های رویی تا کنید. تمام شد. سفر خوش.

استفاده از نکات و راهکارهای پیشنهادی بالا در بستن چمدان‌های سفری به شما امکان می‌دهد که راحت، سبک و بدون اتلاف وقت سفر کنید.



۲

۱ لباس‌هایی که چروک شدنشان زیاد مهم نیست، همراه با لوازم بهداشتی در وسط چمدان جا دهید.





### « مگر دختر هم خلبان می‌شود؟ »

این سؤالی است که خیلی‌ها از خودشان می‌پرسند و به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسند. آنها می‌توانند سراغ پنج دختر هنرستانی بروند و با تعجب بگویند: «این‌ها لباس مدرسه شماست؟» و آنها سرشان را تکان بدهند که: «بله، ما در مدرسه این لباس را می‌پوشیم. ما در کنار پانزده شانزده نفر دیگر داریم درس خلبانی می‌خوانیم.»

صبح به صبح این دانش‌آموزان لباس فرم هواپیمایی کشور را می‌پوشند و راهی مدرسه می‌شوند. درس پرواز می‌خوانند و یواشکی اعلام می‌کنند که معلوم است، قبل از این‌که دل را به دریا بزنند و تصمیم بگیرند خلبان و مهندس پرواز شوند، کلی فکر کرده‌اند که به این سؤال چه‌طور جواب بدهند.

### « ما آدم‌ها »

آدم‌هایی هستند که شبیه ما زندگی نمی‌کنند. آنها نه پول زیادی دارند، نه خانواده‌ای متفاوت، نه امکانات بسیار. با این حال زندگی آنها با زندگی ما متفاوت است نه صبح‌ها و شب‌های آنها شبیه ماست، نه تصمیماتشان و نه هدف‌های بلند و والایی که داشته و دارند. ممکن است در اتوبوس کنار دست ما نشسته باشند، بی‌آن‌که ما بدانیم. آنها در عین شباهت به ما آدم‌های متفاوتی هستند؛ خیلی متفاوت. متفاوت‌های این شماره:

ونوس میراعلایی، معصومه شاکری، نادیا آسایش، فروزان محمدی و پریسا جمالی.

شما هم دوست دارید خلبان یا مهندس پرواز شوید؟

### « زنان خلبان »

مگر خانم‌ها هم خلبان می‌شوند؟! بله، چرا که نه؟!

خانم‌ها خلبان می‌شوند. این خانم‌ها، دختران ۱۶-۱۷ ساله‌ای هستند شبیه ما و بی‌شباهت به ما که نشسته‌اند پشت هواپیمای تک موتوره و پرواز کرده‌اند. آنها به تنهایی از روی باند فرودگاه بلند شده‌اند و به تنهایی فرود آمده‌اند. آنها درس‌هایی می‌خوانند که هیچ‌کدام از ما نمی‌خوانیم. آنها یک روز می‌نشینند پشت صندلی سالن کنکور و با دانش‌آموزان رشته ریاضی برای قبولی در رشته‌های دانشگاهی رقابت می‌کنند؛ بی‌آن‌که کسی بدارد این دخترها پرواز را تجربه کرده‌اند. برج مراقبت را که هیچ‌کس ندیده، دیده‌اند. قطعات هواپیما ساخته‌اند و با دوستان هم رشته خود رقابت کرده‌اند. هیچ‌کس این‌ها را نمی‌داند.

# دخترهای پرنده!





## « دشواری‌های پرواز

**اولین بار که پریدید نترسیدید؟**  
نه.

هیجان‌انگیزترین بخش پرواز چیست؟  
-وقتی می‌خواهی هواپیما را از زمین بلند کنی.  
-وقتی حادثه‌ای رخ بدهد و تو تمام دانسته‌هایت را مرور می‌کنی.  
-وقتی هواپیما می‌خواهد بنشیند و باند شرایط لازم را ندارد.

**سخت‌ترین کار یک خلبان چیست؟**  
-مسئولیت جان چند صد نفر را داشتن.  
-گرفتن تصمیم. اگر مشکلی پیش بیاید و تو تصمیمی بگیری، نمی‌توانی تصمیم خودت را عوض کنی.

**خلبان چه کارهایی نباید بکند؟**  
-خلبان وزن می‌شود و نباید تغییر وزن بدهد!  
-نباید حبوبات بخورد.  
-نباید چند ساعت قبل از پرواز چای و قهوه بخورد.

**صبح مدرسه خلبانی**  
صبح، ونوس، معصومه، نادیا، فروزان و پریسا از خواب بلند می‌شوند. لباس فرم می‌پوشند و به سؤال‌های مردم متعجب در راه مدرسه جواب می‌دهند:

**به این کوچکی کار می‌کنی؟**  
-نه، من دانش‌آموزم. خلبانی می‌خوانم.

**مگر چنین رشته‌ای هم هست؟**  
صبح ونوس، معصومه، نادیا، فروزان و پریسا به مدرسه می‌رسند.

اگر روز پرواز و مانور باشد، می‌روند فرودگاه‌های کوچک، سوار هواپیماهای متفاوت می‌شوند و پریدن را امتحان می‌کنند. اگر روز کارگاه باشد، باید مدل هواپیما بسازند، هواشناسی بخوانند یا با موتور هواپیما ور بزنند. یا شاید هم روز بازدید باشد و بروند برج مراقبت.

نه... نه. امروز روز دیدن فیلم است. آنها می‌نشینند و فیلم‌هایی درباره پرواز می‌بینند.

## « فقط عشق پرواز نیست!

ونوس، معصومه، نادیا، فروزان و پریسا همگی در تهران زندگی می‌کنند. آنها می‌گویند در کلاسشان دو نفر هستند که از شهرستان به تهران آمده‌اند تا بتوانند در هنرستان، خلبانی بخوانند.

همه آنها در مدرسه‌ای درس می‌خوانند که معلماتش خلبانان و مهندسان پرواز هستند. این معلم‌ها، روزهایی که پرواز ندارند، به مدرسه می‌آیند و به دختران عشق پرواز، پریدن را یاد می‌دهند.

**حالا اگر اجازه ندهند که خلبان پروازهای مسافربری شوید چه؟**

هدف همیشه پرواز نیست. هواپیما یک دنیای متفاوت و جدید است. خیلی از ما می‌خواهیم مهندس «اویونیک»<sup>۱</sup> یا مهندس «A&P»<sup>۲</sup> بشویم. وقتی بتوانی چنین چیز عظیمی بسازی یا قطعات آن را تعمیر کنی، انگار که پرواز کرده‌ای. هواپیما برای خیلی‌ها به معنای پرواز است، اما ساخت آن، وارسی آن قبل و بعد از پرواز، هدایت آن، همه و همه در پریدن هواپیما نقش دارد. ما عشق هواپیما داریم، نه عشق پرواز.

### پی‌نوشت

۱. برق و مخابرات

۲. تعمیر و نگهداری

۳. نیروی اصطکاک هوا

■ با تشکر از هنرستان دخترانه هوانوردی آسمان





# شعر چیست؟ جهان‌های موازی

این حرف‌ها نیست  
آموزش شعر  
راهی‌ست کوتاه و میان‌بر  
تا چشمه‌های جوشش شعر  
شعر چیست؟  
جهان‌های موازی

شعر چیست؟  
تفکر، احساس یا زبان بازی؟  
هر چه هست، دنیای متفاوتی است  
مثل جهان‌های موازی

اگر می‌خواهی شعر بگویی  
باید شعر نگفتن را بلد باشی  
مثل لحظات سکوت قلم‌مو  
در فضای یک نقاشی

شاعر با زیبایی  
دوستی دیرینه دارد  
همان‌طور که زیبایی  
رابطه‌ای قدیمی با آئینه دارد  
شاعر حرفه‌ای  
مثل پزشک زنان می‌ماند  
وقتی ذوق زیبایی‌شناسی کور شود  
چه حاجت به بیان می‌ماند؟!

همه می‌گویند  
شاعری آب و نان ندارد  
اما دنیا بدون شعر  
فرقی با زندان ندارد

زمانی تو یک شاعر واقعی هستی  
که دیگران شعرهایت را خواب ببینند  
نه این‌که فقط در مجله و کتاب ببینند

هر که می‌خواهد شاعر شود  
این جمله را بنویسد  
بر روی دستش  
با خودکار قرمز:

«عمر خود را تلف کن  
اما لحظات خود را هرگز!»

## شعر

اتفاقی است که در جان انسان می‌افتد  
مثل همان اتفاقی  
که برای کرم ابریشم و پیله آن می‌افتد

## سرودن شعر

یعنی یک جور دیگر سخن گفتن  
یا مثل شقایقی  
کنار خیابان شکفتن  
شعر ناب  
همه چیزش در اوج کمال است  
مثل تناسبی که در ترکیب یک بال است

## فرق شعر با داستان چیست؟

هر دو نشانه‌ای هستند از آفرینندگی  
اما شعر زندگی چکیده است  
و داستان چکیده زندگی



### نمونه‌ای از تبدیل شاعر به شعر

#### گویای بی‌زبان!

آه، چه بی‌رنگ و بی‌نشان که من‌ام  
کی ببینم «مرا» چنان که من‌ام؟  
گفتی اسرار در میان آور!  
کو میان، اندر این میان که من‌ام؟  
کی شود این روان من ساکن  
این چنین ساکن روان که من‌ام  
بحر من غرقه گشت هم در خویش  
بوالعجب بحر بی‌کران که من‌ام  
این جهان، وان جهان مرا مطلب  
کین دو گم شد در آن جهان که من‌ام  
گفتم: آئی، بگفت: های خموش!  
در زبان نامدست «آن» که من‌ام  
گفتم اندر زبان چو درنامد  
اینت گویای بی‌زبان که من‌ام!

(مولوی)





### راه آسمان

پیامبر اکرم (ص) درباره دانش و آموزش فرموده‌اند:

■ دانش پیاموزید، زیرا کسی که دانش می‌آموزد، صحیح را از خطا و درست را از نادرست تشخیص می‌دهد.

■ دانش، راه آسمان را روشن می‌کند؛ در بیابان و صحرا رفیق ماست و در تنهایی، دوست همراه ما.

■ فرشته‌ها، بالشان را برای جوینده دانش می‌گسترانند.

■ زگهواره تا گور دانش بجوی.

■ دانش گنجینه‌هایی دارد و کلید آن، پرسیدن است.

■ اگر دانش در چین باشد، آن را به دست آورید.

■ نگاه مهربان به صورت دانشمند، عبادت است.

■ هر کس به دانشمندی احترام بگذارد، مثل

این است که به من احترام گذاشته است.

■ تحصیل زیاد، از عبادت زیاد بهتر است.

### دو گوشه مسجد

پیامبر اکرم (ص) وارد مسجد مدینه شد. چشمش به دو گروه افتاد که در دو گوشه مسجد نشسته بودند. یک گروه، مشغول عبادت و ذکر، و گروه دیگر، به تعلیم و تربیت سرگرم بودند. هر دو گروه را از نظر گذراند و از دیدنشان لذت برد.

به کسانی که همراهش بودند، فرمود: «این دو گروه، نیکو کارند و هر دو سعادت‌مندند.» آن‌گاه جمله‌ای را اضافه کرد: «ولی من برای تعلیم و یاد دادن فرستاده شده‌ام.»

سپس نزد گروهی رفت که در حال تعلیم و تعلّم بودند و در حلقه آنان نشست.

## فرشته‌ها برای چه کسی بال می‌گشایند؟

### بهتر است برود!

پیامبر اکرم(ص) فرزندی به نام ابراهیم داشت. ابراهیم درگذشت و از قضا، همان روز آفتاب گرفت. عده‌ای از اعراب که مسلمان نبودند، تصور کردند که علت گرفتن خورشید، مرگ فرزند پیامبر بوده است. بنابراین نزد پیامبر آمدند و از او تقاضا کردند آنها را مسلمان کند. پیامبر فرمود: «این که دیدید آفتاب گرفت، به مرگ فرزندم مربوط نیست. گرفتن خورشید و ماه امری طبیعی است و به تولد یا وفات کسی مربوط نیست. اگر کسی به این دلیل می‌خواهد مسلمان بشود، بهتر است برود!»

### نیایش‌های پیامبر

- خداوند! چیزها را همان‌گونه که هستند، به من بنما.
- خداوند! به دانش توانگرم ساز، به بردباری زیورم بخش، به پرهیزکاری گرامی‌ام دار و به تندرستی بیارایم.
- خداوند! مرا بدان زمان مرسان که از دانشمند، پیروی نمی‌شود.
- خداوند! به تو پناه می‌برم از دانشی که به سوی تو، سود نبخشد و دلی که برای تو نرم نگردد.

### گفتار محمد رضا حکیمی

خداوند در قرآن سوگندهای خویش را با نام اشیای محسوس و طبیعی یاد می‌کند. از آسمان و ستاره و فجر دم می‌زند، از آفرینش و صورتگری در رحم سخن می‌گوید، خلقت شتر را به یاد می‌آورد، زندگانی مورچگان و زنبوران عسل را تذکر می‌دهد، به چگونگی پرواز پرندگان اشاره می‌کند، و از شکفتن دانه در زمین و از خوشه گندم و خرما و انجیر و زیتون سخن می‌آورد. چرا؟ برای این که مردمان در چیزها بیندیشند و در چگونگی آفرینش آنها ژرف شوند، و از کنار هیچ پدیده و هیچ موجود به سادگی نگذرند...

### گفتار ویل دورانت

«به‌طوری که از احادیث نبوی معلوم می‌شود، پیغمبر کسان را به طلب علم تشویق می‌کرد و این کار را محترم می‌داشت و از این نظر با اغلب مصلحان دینی تفاوت داشت. گفته بود: «هر که به راهی رود که علمی جوید، خدا برای وی راهی به سوی بهشت گشاید.» و نیز: «مرگب دانشمندان دانا را با خون شهیدان وزن کنند. مرگب دانشمندان از خون شهیدان برتر باشد...»

#### منابع

۱. سعیدی، سیدغلامرضا. داستان‌هایی از زندگی پیغمبر ما. مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
۲. سعیدی، حسین. هم‌نام گل‌های بهاری. نشر نسیم اندیشه.
۳. حکیمی، محمدرضا. دانش مسلمین. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴. نیایش‌های پیامبر. گزینش: دکتر محمود مهدوی دامغانی. ترجمه کمال‌الدین غراب. انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد.
۵. مطهری، مرتضی. داستان راستان. انتشارات صدرا.
۶. غرافصاحه. تدوین و ترجمه: مهدی انصاری قمی. مؤسسه انتشاراتی امام عصر(عج).





# آقای گل آقا

## عبید معاصر

اگرچه این نسل و نسل بازی‌ها خیلی هم مبنای معلومی ندارد، اما پر بی‌راه نیست اگر بگوییم نسل جدید شاعران طنزسرا با نام ابوالفضل زرویی نصرآباد آغاز می‌شود. ابوالفضل زرویی در طنزسرایی کم‌نظیر است و در طنزنویسی پخته و صاحب‌سبک. او بر ادبیات قدیم و جدید تسلط دارد. هم اهل کتاب خواندن بسیار است و هم اهل دیدن فیلم و شنیدن موسیقی درست و درمان. این است که هم شیرین و رسا و امروزی می‌نویسد و هم فنی و ادبی. زرویی، از بطن سنت‌های فراموش‌شده با ما صحبت می‌کند، از ده و ناموس و تواضع و مرام و معرفت و ادب و حیا و خیلی از خوبی‌های دیگر که این روزها قدری کمتر به چشم می‌آید. اگر بخواهیم یکی یکی خوبی‌های ابوالفضل زرویی و شعر و نثرش را اسم ببریم، باید چندین و چند صفحه جا داشته باشیم، که البته نداریم! پس همین قدر می‌گوییم که استادی چون دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی، زرویی را «عبید معاصر» خوانده است.

## گل آقا

ابوالفضل زرویی متولد ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۸ تهران و فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی است. او طنزنویسی را با «گل آقا» شروع کرد. البته پیش از پیوستن به حلقه گل آقا هم شعر طنز می‌سرود، اما فعالیت رسمی و جدی در این عرصه را پس از انتشار هفته‌نامه گل آقا شروع کرد. فعالیت زرویی در گل آقا البته به نوشتن محدود نمی‌شد. او از بدو انتشار گل آقا معاون سردبیر هفته‌نامه و بعدها سردبیر ماه‌نامه گل آقا بود.

## دفتر طنز حوزه هنری

ابوالفضل زرویی در سال ۱۳۷۸، «دفتر طنز حوزه هنری» را راه‌اندازی کرد. زرویی تا سال ۱۳۸۳ مدیر دفتر طنز بود. او در این سال‌ها چند ابتکار تازه به خرج داد: نخستین شب شعر طنز بعد از انقلاب را با عنوان «در حلقه رندان» راه انداخت که هنوز هم یکشنبه‌های آخر هر ماه ادامه دارد.

## آثار

تذکره المقامات، افسانه‌های امروزی، وقایع‌نامه طنز ایران، بامعرفت‌ها، رفوزه‌ها، حدیث قند، غلاغه به خونه‌ش نرسید، زیر چاپ: مجموعه خاطرات سر حسنعلی‌خان مستوفی، ماه شب چهاردهم، خر پژوهی



## شعرخوانی

هرساله در نیمه ماه مبارک رمضان شب شعری در حضور رهبر انقلاب تشکیل می‌شود که در آن جمعی از شاعران، شعرهای خود را نزد رهبر انقلاب قرائت می‌کنند. شاعران شعر می‌خوانند و رهبر می‌شنود و معمولاً گفت‌وگوهایی هم پیرامون شعرها درمی‌گیرد. ابوالفضل زرویی اولین شاعری بوده که در این جمع شعر طنز خوانده است. ابوالفضل زرویی با قرائت بخشی از منظومه «با معرفت‌ها» در این جلسه که با استقبال فوق‌العاده رهبر هم همراه بود (و فیلمش هم در خیلی از تلفن‌های همراه رؤیت شده!) نشان داد که طنز درست، دقیق و فاخر می‌تواند در رسمی‌ترین و جدی‌ترین عرصه‌ها هم حضور داشته باشد. او نشان داد که طنز و لودگی با هم فرق دارند و آدم می‌تواند پیش روی شخص اول مملکت که اتفاقاً شاعر و شعرشناس هم هست، شعر طنز بخواند.



## در فضیلت تحصیلات عالی

ای عزیزان پشت کنکوری  
تا به کی داغ و درد و رنجوری؟  
تا به کی تست چند منظوره؟  
تا به کی التهاب و دلشوره؟  
شوخی و طعن این و آن تا چند؟  
ترس و کابوس امتحان تا چند؟  
غرق بحر تفکرید که چی؟  
بی‌خودی غصه می‌خورید که چی؟  
گیرم اصلاً شما به طور مثال  
کشکی، از بخت خوش، به فرض محال  
زد و شایسته دخول شدید  
توی کنکور هم قبول شدید  
یا گرفتید با درایت و شانس  
مدرک فوق‌دیپلم، لیسانس  
گیرم این نحسی است، سعدش چی؟  
اصلاً این هم گذشت، بعدش چی؟  
تازه از بعد آن گرفتاری  
نوبت رخوت است و بیکاری  
بعد مستی، خمار باید بود  
هی به دنبال کار باید بود  
آن‌چه داروی دردمندی‌هاست  
صفحات نیازمندی‌هاست  
گر رضایت دهی تو آخر سر  
که شوی منشی فلان دفتر

به تو گویند: «بعله، دفتر ما  
هست محتاج آدمی دانا  
آشنا با «اتوكد» و «كسل»  
و «فری‌هَند» و «آوت‌لوك» و «كورل»  
باید البته لطف هم بکند  
چای هم، بین تایپ، دم بکند  
بکشد وانگهی به خوش‌رویی  
هفته‌ای یک دو بار، جارویی...  
این‌که از این، حقوق هم فعلاً  
ماهیه‌ها چهل هزار تومن!  
پس بیایید و عَزَّ و جَز نکنید  
بی‌خودی هی جِلز وِلز نکنید!



## ذکر «کیومرث صابری» «حفظه الله»

آن رونده راه صواب، آن زننده  
حرف حساب، آن طوطی وادی  
شکرخایی، آن صاحب منصب  
گل‌آقایی، آن منتقد طریقت  
جابری، مولانا کیومرث صابری  
- دامت توفیقاته - شیخ‌الشیوخ  
طنزازان عصر خود بود.

برخی مغرضین گویند ابتدای کار  
او آن بود که از فومنات آمده بود و شیخنا سید  
محمود داعی که از اجله زعمای جریده «اطلاعات»  
است، با بعضی اصحاب خاص در شارع عام می‌رفت  
و با مولانا جلال‌الدین رفیع می‌گفت: «ما را می‌باید  
تا شخصی گیج و گول بیاریم و بعضی امورات جریده  
به او سپاریم. که عقلا در کار ما در مانده‌اند.» مگر این  
مرد - حفظه الله - بر آن جا می‌گذشت و این سخن  
شنید. پس در دامن شیخ آویخت که: «یا شیخ! مرا  
کاری ده.» گفت: «نامت چیست؟» گفت: «گول  
آغا!» پس گفت: «ای جلال! ما به مسمی راضی  
بودیم و این مرد اسمش هم در همان راستاست!  
دامنش از کف مده که راست کار ماست!»

او را گفتند: «حرف حساب چیست؟» گفت: «آن  
است که قَل است و دَل است و اطنابش ممل نیست  
و ایجازش مُخَل نیست.» این سخن پیش مولانا  
غضنفر بردند که: «ترجمت کن.» گفت: «ترجمت  
ندانم. لیک آن‌قدر دانم که حرف حساب، آن است  
که به واسطه آن، به نعل و میخ می‌زنند و از چپ و  
راست می‌خورند!»

نقل است که «تویوتا» یش دزدیدند. شکایت  
به حاکم برد. به زندانش کردند گفت: «مال من  
دزدیده‌اند. از چیست که مرا به زندان می‌برند؟»  
گفتند: «از آن که پیش از هر چیز، می‌باید تا ثابت  
کنی که با این مایه بی‌مایگی (!)، تویوتا، چگونه  
خریده بوده‌ای؟!»

گویند: نفَس شیخ ما - سلمه الله - از جای گرم  
درمی‌آمد. چنان که مریدی یک صبحدم تا شام در  
صف ایستاده بود. مگر با اخم بر زبانش رفت که:  
«این چه قدر دراز است!» پس با مرید گفت: «برو  
که تو صحبت ما را نشایی. از آن که: خنده رو هر  
که نیست از ما نیست/ اخم در چننه گل‌آقا نیست!»  
نقل است که وقتی تند رفته بود، به سرش ندا کردند  
که: «ای بنده خدا! هیچ از شاخ گربه یاد نکنی و  
بدین تندی، نترسی که نفَس بگیرد. گفت: «چرا.»  
باز به سرش ندا کردند که: «یا خائف من الشاخ  
البیشی، اذهب بارتعاش و آتی یواش یواش!» یعنی:  
«همین‌طور برو که داری خوب می‌روی!» شبی  
در مناجات می‌گفت: «خداایا، بر مشکلات مردم  
بیفزرا.» گفتند: «این چه دعاست؟» گفت: «ما به  
نوشتن مشکلات مردم نان می‌خوریم، هر چه مشکل  
مردمان بیشتر، وضع ما بهتر!»

پی‌نوشت:

کیومرث صابری (۱۳۸۳-۱۳۲۰) پایه‌گذار مؤسسه گل‌آقا،  
نویسنده، طنزپرداز و معلم بود.





# ما انسان‌های خاکی

## پهنه پرپیچ و خم زندگی

تکامل معنوی و نزدیک شدن به خدا و حیات وصف‌ناپذیر و جاویدان اخروی، عالی‌ترین هدف انسان در سیر حیات خویش است که البته باید برای آن تلاش کرد، به دنبال آن بود و به آن دست یافت. نکته مهم این است که برای ما انسان‌های خاکی، تنها بستر تحقق این هدف دنیا است. و جز آن، هیچ راهی برای رسیدن به آن هدف عالی وجود ندارد. یعنی جهان اخروی، جز با کنش‌ها و واکنش‌های ما در پهنه پر پیچ و خم زندگی دنیایی شکل نمی‌گیرد.

در این میان، زندگی با همه کوتاهی‌اش، همه آن چیزی است که ما از دنیا در اختیار داریم. از این‌رو، دنیا و زندگی در آن، بسی مهم‌تر از آن است که در اذهان بسیاری از ما وجود دارد. پس ارزش عمر را باید دانست و زندگی دنیوی را نباید دست کم گرفت و ساده انگاشت. چرا که دنیا مزرعه آخرت است و داشتن برنامه و برخورداری از دانش لازم برای زندگی پربار دنیایی، چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت. بی‌برنامگی و بی‌خیالی چیزی نیست که بتوان به راحتی آن را تحمل کرد.

## تجربه زندگی پاکیزه

از سوی دیگر اگر آن جهان، محصول و نتیجه اخلاق و اعمال و رفتار ما در دنیا و به عبارتی، بازتاب آن است، پس برای زندگی نیک در جهان دیگر باید در دنیا، زندگی پاکیزه‌ای را تجربه کرد. یعنی باید اعمال و رفتار و ذهنیات خود را به شکلی زیبا و درست سامان داد. یعنی باید زندگی‌ای توأم با ایمان و عمل صالح را در پیش گرفت، البته آن وقت است که لطف چندباره خدا، یار خواهد شد.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده‌پروری داند (حافظ) این همان است که در قرآن آمده: «هرکس که کاری نیکو انجام دهد، در حالی که مؤمن است، خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاکیزه می‌بخشیم و پاداشی بهتر از کردارش عطا خواهیم کرد» [نحل/ ۹۷]. اما مؤمن چه کسی است؟ مؤمن کسی است که با مراقبت و نظارت بر خویش‌ستن به اصلی‌ترین تعلیم دین، یعنی ایمان به غیب توجه دارد. در قرآن ایمان به غیب مقدم بر نماز و انفاق آمده است:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ [بقره/ ۳] چرا که زیربنای آن است. یعنی اگر شما اذعان نداشته باشید که خدایی هست و دستگاه الهی ناظر بر اعمال شماست، یعنی قلباً اعتقاد نداشته باشید که حسابی - هم در دنیا و هم در آخرت - هست، نمی‌توانید به کار خوبی دست بزنید و عملاً مؤمن نشده‌اید.

مؤمن کسی است که با مراقبت و نظارت بر خویشتن به اصلی‌ترین تعلیم دین، یعنی ایمان به غیب توجه دارد

### ای رسول خدا، به سایه بروید

رسول خدا همراه مردی بود. آن مرد خواست به جایی برود. رسول خدا کنار سنگی ایستاد و به او فرمود: «من در همین جا هستم تا بیایی.» آن مرد رفت. مدتی گذشت و نیامد. خورشید بالا آمده بود و به‌طور مستقیم بر صورت پیامبر(ص) می‌تابید. اصحاب عرض کردند: «ای رسول خدا به سایه بروید.»

ایشان در پاسخ فرمودند: «من با او عهد کرده‌ام که همین جا بمانم» (نه جای دیگر).

متأسفانه امروزه نیز ما چوب بدقولی و دیگر صفات منفی را می‌خوریم. مگر غیر از این است که بدقولی، وقت‌ناشناسی، پیمان‌شکنی و حق و وقت دیگران را به بهانه‌های واهی زیرپا گذاردن و تلف کردن و در یک کلام، بی‌ایمانی دلایل عقب‌ماندگی بسیاری از ما در زندگی شخصی و زندگی اجتماعی شده است؟ آموزه‌های اسلامی از ما می‌خواهند که به مجموعه‌ای از ارزش‌ها پای‌بند باشیم؛ ارزش‌هایی چون اعتدال، شکر، اخلاص، انفاق و احسان، و پرهیز از تعصب بی‌جا و... تا هم خودمان به آرامش برسیم و هم آرامش دیگران - انسان‌ها و طبیعت - را تأمین کنیم.

هم‌امروزمان را بسازیم و هم‌فردایی بهتر را تجربه کنیم؛ یعنی سعادت دنیا و آخرت را توأمان داشته باشیم.

ما در هر شماره به بیان و شرح کوتاه یکی از این اصول و چارچوب‌ها می‌پردازیم.

### منابع

۱. پسندیده، عباس. رضایت از زندگی. دارالحديث.
۲. مجله حدیث زندگی، شماره ۳۷.

### رابطه با خدا، مردم و خود

متأسفانه تعدادی از ما رابطه‌مان را با خدا و در نتیجه با مردم و دنیا درست تنظیم نکرده‌ایم و به همین لحاظ، موجودی بی‌بنیاد، بی‌انصاف و عامل ستم به خود و دیگران شده‌ایم. مؤمن کسی است که در رفتار - رابطه با خود و دیگران - به اصولی پای‌بند است. یکی از آن اصول، «عدالت» است. خداوند در سوره انعام آیه ۱۵۲ می‌فرماید: «و چون سخنی می‌گویند (داوری می‌کنید یا شهادت می‌دهید)، عدالت داشته باشید؛ هرچند به ضرر خویشاوندان باشد.» دیگری وفای به عهد و پیمان است. قرآن درباره ویژگی‌های مؤمنان می‌فرماید: «وقتی پیمان می‌بندند، به عهد خود وفا دارند» [بقره/۱۷۷].

این موضوع تا آن‌جا اهمیت دارد که پیامبر فرموده‌اند: «کسی که بر پیمان خود استوار نیست، دین ندارد».



# قاصد کهای جوان

## می نویسم و هنوز...

می نویسم و زمان بارانی است  
پشت این پلک  
نگاهی، تب اشکی شاید  
زندانی است

می نویسم و دلم تنگ توست  
گریه هایم نت آهنگ توست  
می نویسم و هنوز  
پشت این لحظه، سکوتی انگار  
زندانی است...

## سکوت

باز گلویم را می فشارد چیزی  
نمی توانم فریاد بر آورم  
نمی توانم آن را نزد کسی بگویم  
به سکوت پناه می برم  
سکوتی

که همه چیز را غرق می کند در خود  
سکوتی که از ابتدا با من بوده  
و نقطه پایان زندگی ام خواهد بود!

مریم فریدی  
اول دبیرستان از شاهین دژ

## داستان زندگی من

گفتی: «موجود شوا»

موجود شدم و عجز و ناتوانی خود را با گریه اظهار کردم. و تو چه مهربان بودی  
که آفرینش مرا از اول تا به آخر امضا کردی. تو نعمتی بالاتر از داشته هایم  
به من اعطا کردی. به من فرصت دادی، قلم و کاغذ دادی تا زندگی خود را  
هر طور که بخواهم، ترسیم کنم؛ وارونه یا زیبا!

زهره جعفری فرد  
از قائم شهر

«دفتر کاهی» متعلق به شماست خود خود  
شما. از این به بعد، بهترین نوشته های  
دانش آموزان دبیرستانی سراسر کشور را  
در این بخش چاپ خواهیم کرد. شما هم  
می توانید نوشته هایتان را در قالب های  
متفاوت شعر، داستان، طنز، گفت و گو،  
گزارش، نثر ادبی و... به نشانی رشد جوان  
یا وبگاه مجله برایمان بفرستید.

↓  
[www.roshdmag.ir/weblog/javan](http://www.roshdmag.ir/weblog/javan)  
[www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)  
[e-mail:javan@roshdmag.ir](mailto:javan@roshdmag.ir)  
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی  
پلاک ۲۶۶، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴



## کبوتری در راه

می‌خواهم دلم را کبوتری کنم و اوج بگیرم. در راه، بال‌هایم با تیر شکارچیان هدف گرفته می‌شود، اما من هنوز هم کبوتری عاشقم؛ عشقی که از امام رضا علیه‌السلام سرچشمه می‌گیرد و باید به او برسد.

بال و دلم سقای رضا را می‌خواهد تا بالم را آبی بزنم و مرهمی بگذارم بر زخمم. زخم من تنها براین بال نیست، زخم عمیق من در دلم نهفته. تشنه‌ام، اما آب نمی‌خواهم. من فقط از یار، آب طلب می‌کنم. نمی‌دانم کی می‌رسم، اما می‌دانم که امام رضا علیه‌السلام مرا با آغوش باز می‌پذیرد. رضای من این‌گونه است. چون به آن جا برسم، سقای رضا به من آب می‌دهد و مرا با خود به ایوان طلا می‌برد.

دیگر چیزی نمانده تا بوی حرمش به مشام برسد...

رقیه زادبخشی صیقلانی  
دوم دبیرستان از رشت



## خط به خط (پاسخ به آثار)

دوست خوبم، یلدا برهانی از کرمان!

داستان تو این‌طور آغاز می‌شود: «چهار روز بی‌وقفه هرروز پرواز می‌کردیم. انگار یک رویا بود؛ رویایی که با رسیدن به جنگل کنار یک رود محو شد.»

جمله اول داستان کنجکاو برانگیز است و مخاطب را به خواندن ادامه داستان ترغیب می‌کند. اما نویسنده تا پایان داستان به این کنجکاو برای آشنایی با فضا، زمان، مکان، شخصیت‌ها و... جواب مناسبی نمی‌دهد.

راوی در طول داستان، چندین بار از پرواز خود و دوستانش می‌گوید: «به دلیل پرواز زیاد متوجه شدم ضربان قلبم از حد طبیعی بیشتر شده.» اما بیش از این اطلاعاتی دستگیر خواننده نمی‌شود. یعنی ما حتی نمی‌دانیم که شخصیت اصلی داستان چه نوع پرندهای است، چه سن و جنسیتی دارد، به چه چیزهایی علاقه و تمایل دارد، دوستانش چه تعداد و چه کسانی هستند و... یا شخصیت اصلی داستان تو حتی نمی‌داند که راوی همه نکاتی که به آنها اشاره شد، موجب تو ارتباط نگیرد و به شخصیت‌ها نزدیک نشود. همه چیز برایش شکلی کلی و دور داشته باشد.

نکته مهمی دیگری که درباره داستان می‌توان به آن اشاره کرد، نداشتن اسم است. یک اثر ادبی مثل هر انسان یا موجود زنده دیگر، نامی دارد که از متن تأثیر پذیرفته و بر آن تأثیر می‌گذارد. خوب است که برای داستان‌هایت اسم بگذاری تا هویت و شخصیت کامل‌تری پیدا کنند. موفق باشی!



# آن روز شانه چیم لرزید

گذاشته بودم بزنند؛ با مشت و لگد. تا جایی که می‌توانند. تا جایی که رمق دارند.

- چرا این جوری شدی تو؟

دستم را کیپ چسبانده بودم به دو سمت بدنم و گذاشته بودم بزنند.

- با توأم! بزنشون.

نمی‌زدم. آنها می‌زدند. مثل مور و ملخ ریخته بودند اطرافم و با مشت و لگد می‌زدند.

گفتم: «نه احمد. بذار بزنند.»

دیدم او دست به کار شده و مور و ملخ‌ها را می‌زند. داد زدم: «نه، تو نزن. خودت روبکش کنار. بذار بزنند.»

می‌زدند؛ با مشت‌های کوچکشان مرا می‌زدند. با تمام توان‌شان.

احمد به گمانم فکر کرد شاید طلسم شده‌ام. فکر کرد خواب رفته‌ام. شانه‌ام را گرفت و تکانم داد. تکان خوردم، اما دست‌هایم را حتی بلند نکردم که بزنم. خودم می‌خواستم بزنند.

احمد گفت: «مسخره! دارن می‌کشند! کاری بکن.»

- نه، تو کاری نداشته باش!

مشت و لگدهای احمد را که دیدند، کم‌کم کشیدند کنار. با دست آستین پیراهنش را گرفتم و کشیدم. گفتم: «چه کار می‌کنی؟ برو کنار! بگو محکم‌تر بزنند.»

بکن.

- نه، تو کاری نداشته باش!

مشت و لگدهای احمد را که دیدند، کم‌کم کشیدند کنار. با دست آستین پیراهنش را گرفتم و کشیدم. گفتم: «چه کار می‌کنی؟ برو کنار! بگو محکم‌تر بزنند.»

بکن.

- نه، تو کاری نداشته باش!

مشت و لگدهای احمد را که دیدند، کم‌کم کشیدند کنار. با دست آستین پیراهنش را گرفتم و کشیدم. گفتم: «چه کار می‌کنی؟ برو کنار! بگو محکم‌تر بزنند.»

بکن.

- نه، تو کاری نداشته باش!

مشت و لگدهای احمد را که دیدند، کم‌کم کشیدند کنار. با دست آستین پیراهنش را گرفتم و کشیدم. گفتم: «چه کار می‌کنی؟ برو کنار! بگو محکم‌تر بزنند.»

بکن.

- نه، تو کاری نداشته باش!

مشت و لگدهای احمد را که دیدند، کم‌کم کشیدند کنار. با دست آستین پیراهنش را گرفتم و کشیدم. گفتم: «چه کار می‌کنی؟ برو کنار! بگو محکم‌تر بزنند.»

بکن.

- نه، تو کاری نداشته باش!

مشت و لگدهای احمد را که دیدند، کم‌کم کشیدند کنار. با دست آستین پیراهنش را گرفتم و کشیدم. گفتم: «چه کار می‌کنی؟ برو کنار! بگو محکم‌تر بزنند.»

بکن.

- نه، تو کاری نداشته باش!

مشت و لگدهای احمد را که دیدند، کم‌کم کشیدند کنار. با دست آستین پیراهنش را گرفتم و کشیدم. گفتم: «چه کار می‌کنی؟ برو کنار! بگو محکم‌تر بزنند.»

بکن.

- نه، تو کاری نداشته باش!

مشت و لگدهای احمد را که دیدند، کم‌کم کشیدند کنار. با دست آستین پیراهنش را گرفتم و کشیدم. گفتم: «چه کار می‌کنی؟ برو کنار! بگو محکم‌تر بزنند.»

بکن.

- نه، تو کاری نداشته باش!

مشت و لگدهای احمد را که دیدند، کم‌کم کشیدند کنار. با دست آستین پیراهنش را گرفتم و کشیدم. گفتم: «چه کار می‌کنی؟ برو کنار! بگو محکم‌تر بزنند.»

بکن.

- نه، تو کاری نداشته باش!

مشت و لگدهای احمد را که دیدند، کم‌کم کشیدند کنار. با دست آستین پیراهنش را گرفتم و کشیدم. گفتم: «چه کار می‌کنی؟ برو کنار! بگو محکم‌تر بزنند.»

بکن.

و گفتم به آنها: «بیایید جلو. بزنید منو. خوب بزنیدم، حسابی.»

دوست داشتم نه با مشت و لگد، که با چوب بزنند.

چنان بزنند که تمام بدنم کیود شود؛ سیاه شود. طوری که دست‌کم، روی سرم چند فندق بزند بیرون.

همین را به آنها گفتم. گفتم: «چوب، سنگ، آجر. با اینا بزنیدم.»

نگاه به هم کردند. یکی دو نفر خندیدند. بقیه پوزخند زدند. گفتند: «دیوونه!»

گفتم: «دیوونه نیستم به خدا! رحم نکنین! هر چه دلتون می‌خواد، بگید. هر چی فحش بلدید، بدید به من. فکر نکنین دیوونه شدم. عاقل عاقلم. شاگرد اول کلاس‌م. نمره‌هام همه ۲۰.

پس عاقلم. این جوری نگام نکنین.»

اما آنها این جوری نگاهم کردند. نگاهی که حق من نبود. احمد حاج و واج نگاهم می‌کرد. تکانم داد.

- چته تو؟

پولک‌های لزان، هی می‌آمدند جلو. چشم‌هایم و هی می‌رفتند. از پشت پولک‌ها، نگاهم هنوز به نگاه پر از ترحم آنها بود که احمد دستم را گرفت؛ دست یخ مرا گرفت. گرفت و کشید تا برویم. عقب عقب کشیده می‌شدم. داشتند آن طرف پولک‌ها که مدام پر و خالی می‌شدند، از آنی که بودند، کوچک‌تر می‌شدند.

- دیگه تموم شد. دیگه تا عمر دارم، باهات نمی‌یام. و گفت: «اگه کلاهم هم این‌جا بیفته، این جاها پیدام نمی‌شه. پسر، پاک آبرومون رفت. از دو سه تا الف بچه خوردیم.»

با این که آن همه کتک خورده بودم، اما جایی از بدنم درد نمی‌کرد. فقط دلم درد می‌کرد. دلم می‌خواست کمی دیگر می‌خوردم. کمی هم ناسزا می‌شنیدم، آن وقت شاید شانه‌ام راستم هم کمی می‌لرزید. لرزید به گمانم، اما خیلی کم. وقتی لرزید، دردی که تو سینه داشتم، آرام‌تر شد.

\*\*\*

من ندیده بودم عطر به خودش بزنند. کسان دیگر هم ندیده بودند. اما همیشه بوی عطر می‌داد. مثل بعضی‌ها نبود که وقتی دهانشان را باز می‌کنند و حرفی می‌زنند، دوست‌داری فرار کنی. دوست‌داری پی بهانه بگردی که کمی فاصله بگیری.

صدای خرخرش را نشنیدم، اما دیدم که خواب بود. هوس کردم بروم و گونه‌های استخوانی‌اش را ببوسم. رفتم، بوش کردم و بوسیدمش. آرام بلند شد، نشست. دست‌های نحیفش را آورد سمتم. دستم را گرفت تو دستش. گفت:

من ندیده بودم عطر به خودش بزنند. کسان دیگر هم ندیده بودند. اما همیشه بوی عطر می‌داد. مثل بعضی‌ها نبود که وقتی دهانشان را باز می‌کنند و حرفی می‌زنند، دوست‌داری فرار کنی. دوست‌داری پی بهانه بگردی که کمی فاصله بگیری.

صدای خرخرش را نشنیدم، اما دیدم که خواب بود. هوس کردم بروم و گونه‌های استخوانی‌اش را ببوسم. رفتم، بوش کردم و بوسیدمش. آرام بلند شد، نشست. دست‌های نحیفش را آورد سمتم. دستم را گرفت تو دستش. گفت:

من ندیده بودم عطر به خودش بزنند. کسان دیگر هم ندیده بودند. اما همیشه بوی عطر می‌داد. مثل بعضی‌ها نبود که وقتی دهانشان را باز می‌کنند و حرفی می‌زنند، دوست‌داری فرار کنی. دوست‌داری پی بهانه بگردی که کمی فاصله بگیری.

صدای خرخرش را نشنیدم، اما دیدم که خواب بود. هوس کردم بروم و گونه‌های استخوانی‌اش را ببوسم. رفتم، بوش کردم و بوسیدمش. آرام بلند شد، نشست. دست‌های نحیفش را آورد سمتم. دستم را گرفت تو دستش. گفت:

من ندیده بودم عطر به خودش بزنند. کسان دیگر هم ندیده بودند. اما همیشه بوی عطر می‌داد. مثل بعضی‌ها نبود که وقتی دهانشان را باز می‌کنند و حرفی می‌زنند، دوست‌داری فرار کنی. دوست‌داری پی بهانه بگردی که کمی فاصله بگیری.

صدای خرخرش را نشنیدم، اما دیدم که خواب بود. هوس کردم بروم و گونه‌های استخوانی‌اش را ببوسم. رفتم، بوش کردم و بوسیدمش. آرام بلند شد، نشست. دست‌های نحیفش را آورد سمتم. دستم را گرفت تو دستش. گفت:

من ندیده بودم عطر به خودش بزنند. کسان دیگر هم ندیده بودند. اما همیشه بوی عطر می‌داد. مثل بعضی‌ها نبود که وقتی دهانشان را باز می‌کنند و حرفی می‌زنند، دوست‌داری فرار کنی. دوست‌داری پی بهانه بگردی که کمی فاصله بگیری.



«احمد جان، بیدارم کردی چرا؟»

گفتم: «یوسفم».

گفت: «حتی مار هم، خوابیده رو نیش نمی‌زنه».

گفت: «گناه کردی مادر!»

بعد سرفه‌ای کرد و گفت: «سگ هم مخلوق خداست مادر».

گفتم: «این‌ها رو به احمد بگو مادر بزرگ».

نشنید. یک ماهی می‌شد که دیگر اصلاً نمی‌شنید. گفتم: «اون بود که دیروز قوطی بست به دم سگ».

گفت: «نباید این کار رو می‌کردی احمد جان».

تسلیم شدم که احمد باشم. سرم را کج کردم و گفتم: «چشم مادر بزرگ!»

گفت: «دنیا حساب کتاب داره».

و گفت: «هر کاری انجام بدی، اون دنیا حساب داره».

مادر بزرگم پاک‌ترین کسی بود که می‌شناختم. پاک هم برایش کم بود. خیلی پاک بود. حتم دارم فرشته‌گناه نویسی که نشسته بود روی شانه‌ی چپ مادر بزرگ، هنوز یک خط هم ننوشته است؛ از بس مادر بزرگم ماه است، خوب است، نازنین و مهربان است.

داشت می‌رفت بیرون؛ شاید برای وضو، مثل همیشه. برگشت، نگاهم کرد. گفت: «راستی، نرفتی مدرسه؟»

دیروز هم پرسیده بود. گفته بودم که تابستان است. باز هم گفتم. نشنید. سری تکان دادم که یعنی: «چشم، می‌رم».

به یاد مشق‌ها و تمرین‌های درسی مدرسه افتادم که مجبور بودم تا دم صبح بیدار بمانم و بنویسم. دلم برای فرشته‌ی ثواب‌نویسی هم که نشسته رو شانه‌ی راست مادر بزرگ، می‌سوزد که مدام باید بنویسد. حتم دارم تا حالا خیلی نوشته است، اندازه‌ی موهای سرم، شاید هم بیشتر.

صدای زنگ دوچرخه آمد. دایی اسماعیل بود. آمده بود ما را ببرد بازار مال فروش‌ها.

گفته بودم: «ما که نمی‌دونیم چه کار کنیم».

گفته بود: «کاری نداره، یاد می‌گیرین».

گفته بود: «دیپلم که گرفتین، اگه کاری گیر نیابور دین، به دردتون می‌خوره. از همین حالا یاد می‌گیرین».

هنوز یک ماه مانده بود که تابستان تمام شود. من و احمد باید پول کتاب و دفترمان را پیدا می‌کردیم.

– چه کار کنیم حالا؟

احمد کوچک‌تر از من بود. داشت از من می‌پرسید. خودم هم نمی‌دانستم. دایی اسماعیل می‌دانست. یادمان داده بود چه باید

بکنیم. هر دو سوار دوچرخه‌ی دایی اسماعیل شدیم و راه افتادیم.

رفتیم بازار مال فروش‌ها؛ همان‌جا که دایی اسماعیل و دیگران می‌رفتند و گاو می‌فروختند و خیلی‌های دیگر می‌آمدند و گاو می‌خریدند. منتظر شدیم. نگاهمان به دست‌ها بود. منتظر بودیم دستی دست کس دیگری را بفشارد و بگوید: «خیرش رو ببینی!»

احمد آن‌سوتر و من این سمت بازار. زیاد منتظر نشدیم. کسی داشت دست کسی را فشار می‌داد.

خیرش رو ببینی!

داد زد: «احمد!»

احمد جلدی خودش را رساند به من. دست‌ها را نشان داد. گفتم: «بریم».

رفتیم جلو و افسار گاو را گرفتیم. گفتم: «آقا نشانی رو بدین، ما می‌یاریم در منزل».

دایی اسماعیل یادمان داده بود. نگاه به ما کرد.

دایی اسماعیل آن‌جا بود. رو به مرد کرد. گفت: «آشناست».

و گفت: «هی یارن در منزل تحویل می‌دن».

مرد نشانی را داد و رفت. حالا من بودم و احمد و یک گاو چموش و خیابان و کوچه. افسار دست احمد بود و من با چوبی که دستم بود، پشت سرش. راه افتادیم.

گاو سریع‌تر از ما می‌رفت. انگار دوست داشت سریع‌تر برسد به منزل صاحب جدیدش. احمد داشت تقریباً می‌دوید. من نیاز به این نداشتم که با چوب بزنم به پشت گاو که راه بیفتد. خودش رفت.

رسیدیم به یک محوطه. مرغ و خروس بود و چند بچه که داشتند قاپ‌بازی می‌کردند. گاو چموش بود. جفتک انداخت. سرش را تکان داد و رفت سمت بچه‌ها. احمد ایستاد و افسار را کشید. گاو می‌رفت سمت بچه‌ها. هنوز افسار دست احمد بود. چند مرغ و خروس خودشان را جمع کردند و کشیدند کنار. گاو داشت می‌رفت سمت بچه‌ها.

گفتم: «احمد! بکش».

کشید. می‌کشید. خودش هم کشیده شد. افتاد زمین. پا شد. اما باز هم افتاد. گاو زورش بیشتر بود. گاو بود. چموش بود. داد زد: «ولش نکن!»

ولش کرد. یعنی گاو زورش بیشتر بود. داشت می‌رفت سمت بچه‌ها. داد زد: «او هو!»

کنار، او هو!»

بچه‌ها قاپ‌بازی می‌کردند. گوششان نمی‌شنید. چشمشان نمی‌دید. دوباره داد زد: «هو!»

مواظب باشین!»

بچه‌ها گرم بازی بودند. گاو داشت می‌رفت سمت آنها. انگاری قاپ را دیده بود که دست بچه‌هاست و دارند بازی می‌کنند. شاید استخوان یکی از خودشان بود.

توله سگی آن‌جا بود. گاو را که دید، ونگ زد.

گفتم: «احمد!»

گفتم: «بدو!»

اشاره کردم به بچه‌ها.

احمد دوید، اما گاو تندتر دوید. چاره‌ای نداشتم. چوب دست من بود. گفتم گاو از چوب می‌ترسد. گفتم حداقل از چوبی که از بالا یکپهو بیفتد پایین و جلوی پایش، می‌ترسد. چوبم را بردم بالا. چرخ دادم بالای سرم و انداختم سمت گاو.

چوب سریع‌تر از گاو بود. از بالای سرش گذشت. از فاصله‌ی بین گاو و بچه‌ها هم گذشت. افتاد روی سر یکی از بچه‌ها.

صدای آخی شنیدم. کسی از بچه‌ها سرش را گرفت و درد کشید. چیزی توی دلم ریخت. پایین. بچه‌ها برگشتند و دیدند چه خبر است. گاو را هم دیدند. در رفتند. حدسم درست بود. گاو ایستاد. مقابلش بچه‌ای بود که داشت درد می‌کشید و چوبی بود که از آسمان افتاده بود.

افسار دست احمد بود. گفتم: «تو برو».

نگاهم به بچه بود. احمد گفت: «بیا بریم».

افسار دستش بود و داشت می‌کشید به یک سمت دیگر.

گفتم: «تو برو».

بچه داشت سرش را می‌مالید. رفته به سمتش. قدش تا سینه‌ام می‌رسید. نگاه به جایی کردم که داشت می‌مالید. هیچ خونی ندیدم. سرش فقط باد کرده بود. درست اندازه‌ی یک فندق.

قاپ‌ها روی زمین پخش بودند. قاپ هنوز دستش بود. سرش را آورد بالا. اشکش را دیدم. شانه‌ی چپم لرزید. سنگینی فرشته‌ای را هم روی شانه‌ی چپم حس کردم. صدای قیقیز مدادش را هم انگار شنیدم. احمد گفت: «بیا بریم».

«گفتم تو برو. این‌جا نمون».

زل‌زدم به چشم‌هاش. دیدم آمد طرفم. با دستان کوچکش، یقه‌ام را گرفت و زد. نگفتم چرا می‌زنی؛ احمد اما گفت. افسار هنوز دستش بود. گفت: «چرا می‌زنی؟»

گفتم: «بذار بزنم».

بچه‌ها یکی یکی آمدند. قد همه اگر زور می‌زدند، می‌رسید به سینه‌ام. دست‌هایم را کیپ گرفتم به دو سمت بدنم. زدند. تا جا داشتم، زدند.





برای موفقیت چه کارهایی باید انجام دهید؟ آیا آمادگی‌های لازم را دارید؟

# موفقیت سفر است

## موفقیت؛ واژه‌ای ساده، جالب و جذاب.

موفقیت می‌تواند در هر یک از مراحل زندگی معنای متفاوتی داشته‌باشد. بنابراین، موفقیت یک هدف ثابت و تمام‌شدنی نیست. وقتی به دنبال موفقیت هستی، وارد جاده‌ای می‌شوی که پایان ثابتی ندارد. به بعضی ستاره‌ها و تیم‌های ورزشی نگاه کن؛ با وجود آن که بارها و بارها قهرمان می‌شوند، انگار اشتهايشان برای موفقیت سیری‌ناپذیر است. آنها در جاده موفقیت هم‌چنان تلاش می‌کنند و پیش می‌روند. نمی‌خواهم بترسی، ولی قبول کن که سفر موفقیت همیشه راحت نیست. از هر کجا سفرت را آغاز می‌کنی، تا جایی که آن را به پایان می‌بری، باید سخت کار کنی و البته برای آغازی دیگر آماده‌شوی. می‌خواهی سفر کنی؟ بسم‌الله! راه‌باز و جاده دراز! این مسیر را با چه تصوّراتی شروع می‌کنی؟



۳

### راه میان‌بر

اسم جاده و سفر با مفهوم حرکت مترادف است. بعضی حرکت نمی‌کنند و فقط به زمین و زمان ایراد می‌گیرند. بعضی‌ها هم دنبال راه‌های میان‌بر می‌گردند. اگر زیاد دنبال راه‌های میان‌بر باشی، هم ممکن است سرگردان شوی و هم فرصت‌ها را از دست‌بدهی.

۲

### موضوع مهم

خنده و شوخی و تفریح به جای خود و در حد و اندازه‌اش خوب است. اما مراقب باش همه‌چیز با شوخی و تمسخر نگذرد؛ به‌خصوص موضوع مهمی مانند زندگی.

۴

### فکر سفر باش

گاهی به آسمان نگاه کن! دنیا بزرگ‌تر از آن است که تو تصور می‌کنی. حتماً جایی هم برای تو هست. به این فکر نکن که همه قبل از تو همه کارها را کرده‌اند. از کجا معلوم، شاید تو هم کاری کردی کارستان! کاری که قبلاً به عقل کسی نرسیده باشد! به جای امکانات، به توانایی‌هایت فکر کن. می‌توانی خودت را نادیده بگیری؛ می‌توانی فقط به نکات منفی بیندیشی؛ می‌توانی بنشین و غصه نداشته‌هایت را بخوری؛ اما چه فایده؟ بهتر نیست فکر سفر باشی؟

۱

### تصور موفقیت

هرکس تصویری از موفقیت دارد. تو موفقیت را در چه می‌دانی؟ افزایش سن و تجربه شاید باعث شود تعریف موفقیت در طول زمان تغییر یابد. امیدوارم روزی برسد که برای تو هم موفقیت به معنای داشتن زندگی سالم، استفاده از توانایی‌ها، داشتن خانواده و دوستان خوب، خدمت به جامعه و علاقه به شغل و حرفه باشد. شاید از الان همین‌گونه فکر می‌کنی!

اگر مسافری راه بیفت  
از این طرف





# هر هفت سال یک سد امیرکبیر!

## آن چیست؟

جامد نیست، گاز نیست، آب نیست، خوردنی نیست، نیست هم نیست! ذاتش پریدنی است، بیشتر با پول دارها می‌پرد. از سیگار و سیگاری وحشت دارد؛ و به‌طور کلی، هر چه از عمرش می‌گذرد، گران‌تر می‌شود.

فهمیدید چیست یا نه؟

اولین بار در سال ۱۳۲۲ در بوشهر فروخته شد. از تقطیر نفت خام به دست می‌آید. ساختمان مولکولی آن ۵ تا ۷ اتم کربن دارد. آرام می‌سوزد، می‌سوزاند و مؤدبانه سرطان تولید می‌کند. یارانه‌اش ۴۰۰ تومان و آزادش ۷۰۰ تومان است. اشتباه نکنید! نفت و گازوئیل نیست، بنزین است!

پیرمردها می‌گویند سال ۵۷ یک تومان بود. سال ۵۹ سه تومان، سال ۶۹ پنج تومان، سال ۷۴ ده تومان، سال ۸۴ هشتاد تومان، سال ۸۵ صد تومان، سال ۸۸ چهارصد تومان و سال ۸۹ هفتصد تومان شد.

حتماً دستگاه مختصات یادتان هست؛ همان دستگاه مختصات رنه دکارت، دانشمند مشهور فرانسوی.

این دستگاه به درد همین جاها می‌خورد! ببینید، اگر سال را روی محور طول‌ها و قیمت را روی محور عرض‌های این دستگاه قرار دهیم، آن وقت هر نقطه در این دستگاه نشان‌دهنده قیمت بنزین در آن سال است؛ به شکل زیر:



## شیب چیست؟

می‌دانیم که «شیب» عبارت است از نسبت تفاضل عرض‌ها به تفاضل طول‌ها. به این ترتیب، با فرض خطی بودن افزایش قیمت بنزین، شیب افزایش قیمت بنزین در سال ۸۴ نسبت به سال ۶۹ چنین محاسبه می‌شود:

$$\text{شیب} = \frac{۷۵}{۱۵} = \frac{۵ \text{ تومان} - ۸۰ \text{ تومان}}{۸۴ - ۶۹}$$

مفهوم عدد ۵ این است که به‌صورت میانگین در هر سال از سال ۶۹ تا ۸۴ قیمت بنزین ۵ تومان افزایش پیدا کرده است (البته همان‌طور که گفتیم، با فرض خطی بودن افزایش قیمت بنزین).

## مسئله:

حساب کنید شیب افزایش قیمت بنزین در سال ۸۴ نسبت به سال ۸۵ چه میزانی است؟ (با فرض خطی بودن افزایش قیمت).

با یک طرفین وسطین ساده، درصد افزایش بنزین در سال ۸۴ نسبت به ۷۴ به صورت زیر محاسبه می‌شود:

$$x = \frac{۱۰۰ \times ۸۰}{۱۰} = ۸۰۰$$

سال ۸۴

نسبت به سال ۷۴، قیمت بنزین هشتاد درصد افزایش پیدا کرده است.



## یک مسئله:

سال ۱۳۷۴ قیمت بنزین ده تومان و سال ۸۴ هشتاد تومان بوده است. حساب کنید سال ۸۴ چند درصد قیمت بنزین نسبت به سال ۷۴ افزایش پیدا کرده است؟

جواب: می‌دانیم:

سال	قیمت (تومان)	درصد
۷۴	۱۰	۱۰۰
۸۴	۸۰	x

## یک مسئله دیگر:

حالا شما حساب کنید سال ۸۹ نسبت به سال ۸۴ چند درصد افزایش قیمت بنزین داشته‌ایم؟

## مصرف بنزین در ایران هر ساله برابرست با:

# ۱۵,۰۵۶,۲۵۰,۰۰۰

در حال حاضر در ایران حدود ۱۱ میلیون دستگاه خودرو وجود دارد که این تعداد خودرو به طور متوسط روزی ۷۵ میلیون لیتر بنزین مصرف می کنند (با به طور تقریبی، هر خودرو روزی ۷ لیتر بنزین). در حال حاضر، قیمت هر لیتر بنزین آزاد ۷۰۰ تومان و یارانه ای ۴۰۰ تومان است که متوسط این دو عدد ۵۵۰ تومان می شود. به این ترتیب در هر روز:

$$۷۵۰۰۰۰۰۰ \times ۵۵۰ = ۴۱/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰$$

۴۱ میلیارد و ۲۵۰ میلیون تومان و در هر سال:

$$۴۱۲۵۰۰۰۰۰۰ \times ۳۶۵ = ۱۵/۰۵۶/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰$$

۱۵ میلیارد و ۵۶ میلیون تومان  
بنزین مصرف می شود.



### مسئله:

حساب کنید اگر هر خودرو روزانه ۲ لیتر در مصرف بنزین صرفه جویی کند، در سال چند لیتر و چه مبلغی می شود؟ (با فرض ۱۱ میلیون خودرو و برای هر خودرو به صورت طبیعی ۷ لیتر در روز).

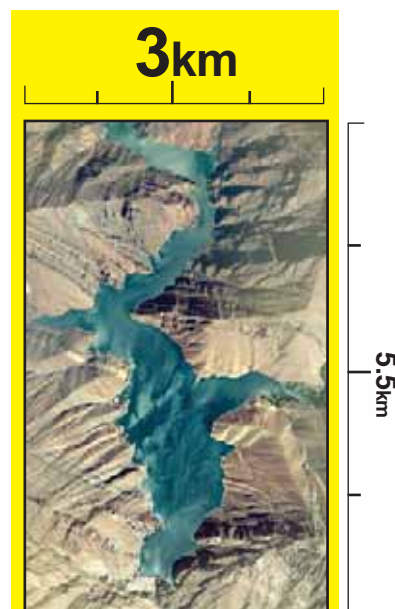


گفتیم که هر روز ۷۵ میلیون و در سال ۲۷ میلیارد و ۳۷۵ میلیون لیتر بنزین در کشور مصرف می شود.

می دانیم که هر ۱۰۰۰ لیتر برابر یک متر مکعب است.

بنابراین، هر سال ۲۷ میلیون و ۳۷۵ هزار متر مکعب بنزین در ایران مصرف می شود.

# ۲۷,۳۵۰,۰۰۰



# ۲۰۵,۰۰۰,۰۰۰

آیا می دانید ۲۷ میلیون و ۳۷۵ هزار مترمکعب چه حجمی است؟ برای درک این حجم کافی است نگاهی به ظرفیت «سد امیرکبیر کرج» بیندازیم. ظرفیت این سد ۲۰۵ میلیون مترمکعب است. با تقسیم این عدد بر ۲۷ میلیون و ۳۷۵ هزار خواهیم داشت:

$$\frac{۲۰۵۰۰۰۰۰}{۲۷۳۷۵۰۰۰} \approx ۷/۴۸$$

یعنی تقریباً هر هفت سال معادل ظرفیت سد امیرکبیر در کشور بنزین مصرف می شود





دیروزها اگر از من می پرسیدی: از کجا بروم تا به نشانی‌ای که دارم برسم، به تو می گفتم از کدام راه بروی. امروز اگر بپرسی، سعی می کنم بگویم از کدام راه نرو. بعضی نشانی‌ها را باید گفت، از کدام مسیر برو و بعضی دیگر را باید گفت، از کجا نرو. گاهی باید از راه درست حرف زد و گاهی هم از راه نادرست. در این بخش از مجله، تا جایی که بشود، از نادرستی‌ها می نویسم؛ اما از نادرستی‌های عادت شده. نادرستی‌هایی که به قدری در رفتارهای ما ریشه دوانده‌اند که آنها را درست می پنداریم. گاهی هم از دستشان ذله می شویم، اما نمی دانیم چه طور از تله آنها فرار کنیم.

### برفک

داری تلویزیون نگاه می کنی. طوفان می شود و ناگهان تصویر شفاف برنامه مورد علاقه‌ات به تصویر لشکری از مگس‌ها تبدیل می شود که در صفحه تلویزیون در هم می لولند. تلویزیونت برفکی شده است.

### روی موج

می خواهی به مسابقه فوتبال از رادیو گوش کنی. هر چه موج را می گردانی، صدای واضحی نمی شنوی. گوینده دارد با هیجان گزارش می کند، اما صدایش از میان همه‌ها، خیر خیر و سوت و بوق امواج نامیزان به گوش نمی رسد.

# تنظیم آنتن ذهن





### دوباره رادیوی ذهن تو

می‌روی جلوی آینه. از خودت می‌پرسی: «من زیبا هستم؟ نه، من به زیبایی فلانی که نیستم!»  
به دماغ گنده‌ات نگاه می‌کنی. دست به گوش‌هایت می‌کشی. یک جوش زیر گونه‌ات برایت شکلک در می‌آورد. حرصت در می‌آید. فرضیه‌ات را به فانون تبدیل می‌کنی: «من اصلاً قشنگ نیستم!» فکرهای تو روی موج خودشان نیستند. به خاطر همین خر خر می‌کنند، سوت می‌کشند و نمی‌گذارند به صدای اصلی گوش بدهی.

### برفک‌های ذهن تو

دوستت را می‌بینی. یک دستگاه پخش صدای نو خریده است. طوفان می‌آید و آنتن ذهنت را تکان می‌دهد.  
- از کجا آورده است؟ پدر او که یک کارمند معمولی بیشتر نیست. مگر چه قدر حقوق می‌گیرد؟  
حتماً...

و برای خودت می‌بافی و می‌بافی. یک لحظه وجدانت به تو اخم می‌کند که بابا آخر به تو چه مربوط است که رفیقت پول وسیله‌اش را از کجا آورده است! اما همان مگس‌های برفک‌ساز تلویزیون ذهنت دوباره شروع به وز وز می‌کنند و نمی‌گذارند تصویر اصلی را ببینی.

### رادیوی ذهن تو

از دور دوستت را می‌بینی. خوش حال می‌شوی. سلام می‌کنی. جوابت را نمی‌دهد. غمگین می‌شوی. رادیوی ذهنت شروع به کار می‌کند: «حتماً یه چیز شده که جواب سلام منو نداد! شاید دوست تازه‌ای پیدا کرده! شاید من لیاقتش رو ندارم! مگه من چه کار کردم!»

### میزان کردن امواج

باز هم مثال بزنم؟ هر روز بیشتر ما از این فکرهای جورواجور داریم. بیشتر دعاها و کدورت‌ها و از همه مهم‌تر، بیشتر ناراحتی‌های روحی و روانی از همین روی موج نبودن فکرها شروع می‌شوند. گاهی این افکار به قدری توی سر ما زیاد است که حوصله خودمان هم از دستشان سر می‌رود. خب حق داریم. این افکار مثل خر خر امواج نامیزان رادیو هستند، یا مثل مگس‌های برفک تلویزیون. باید پیچ رادیوی ذهنمان را بگردانیم تا درست روی موج قرار بگیرد. تا این قدر خر خر نکند و اعصابمان را به هم نریزد. باید آنتن تلویزیون ذهنمان را درست در جهت امواج اصلی قرار بدهیم تا تصویر شفافی از اطرافمان بگیریم. می‌پرسی چه‌گونه؟ تنظیم موج کار سختی نیست.

البته خیلی هم راحت نیست. باید عادت‌هایمان را تغییر بدهیم. ما از زمان تولد به صداهایی که از امواج نامیزان ذهن اطرافیانمان پخش می‌شده‌اند، گوش داده‌ایم و تقریباً ذهن خودمان را هم عادت داده‌ایم که همین‌طوری روی موج نباشد.  
اما اگر می‌خواهی در زندگی راحت باشی باید راه تنظیم کردن موج‌های ذهنت را بیاموزی. آموزش هم کافی نیست. باید در این کار به مهارت برسی، مهارت تنظیم ذهن برای پخش امواج شفاف. اما ابتدا باید بدانی چرا موج‌های ذهن ما به هم می‌ریزند. و قبل از آن باید بدانی وقتی از ذهن تو صداهای خوب بیرون نمی‌آید و یا تصاویر شفاف و روشنی از محیط نمی‌بینی، چه اتفاقی می‌افتد. شماره بعد خواندنی‌تر خواهد بود.





## والیبال با پا؛

## سپک تاکرا

«سپک تاکرا» ورزش بومی جنوب شرق آسیاست؛ ورزشی شبیه به والیبال که بازیکنان به جای استفاده از دست، با پاهای خود توپ را از روی تور عبور می دهند. به همین دلیل این ورزش بین بسیاری از مردم به «والیبال با پا» هم معروف است.

## سپک تاکرای ابتدایی

در ابتدا در سپک تاکرا خبری از تور نبود. عده ای دایره ای را تشکیل می دادند و بدون هیچ گونه محدودیت زمانی، تا ساعت ها توپ را با پا به سوی هم پرتاب می کردند. در صورتی که تیمی نمی توانست از برخورد توپ به زمین جلوگیری کند، یک امتیاز به رقیب داده می شد. توپ از جنس بامبو یا خیزران توخالی بود.

## توپ



امروزه در مسابقات رسمی از توپ های پلاستیکی و فایبرگلاسی استفاده می شود. وزن توپ ۱۹۰-۱۷۰ گرم، محیط آن ۴۰ سانتی متر و دارای ۱۲ سوراخ است.

## طریقه سرویس زدن

در فاصله ۲/۴۵ متری از انتهای زمین هر تیم، دایره ای رسم شده است که «دایره سرویس» نام دارد. سرویس زننده باید پای خود را در این دایره ثابت نگه دارد. دو بازیکن دیگر در نیم دایره های کنار تور قرار می گیرند و یکی از آنها با دست توپ را برای سرویس زننده پرتاب می کند.

## مقررات

- ✖ طول زمین ۱۳/۴ و عرض آن ۶/۱ متر است. ارتفاع تور برای پسران ۱/۶۵ و برای دختران ۱/۵۲ متر است.
- ✖ هر تیم از سه بازیکن در درون زمین استفاده می کند.
- ✖ در حین بازی استفاده از دست به هر شکل ممکن ممنوع است. منظور از دست «از سرشانه تا نوک انگشتان» است.
- ✖ توپ باید حداکثر پس از سه ضربه وارد زمین حریف شود.
- ✖ برخلاف والیبال، بازیکن می تواند بیشتر از یک بار هم به توپ ضربه بزند. یک بازیکن حتی هر سه ضربه تیم را هم می تواند بزند.
- ✖ هر تیم که زودتر ۲ «ست» مسابقه را پیروز شود، برنده بازی است.
- ✖ تیمی برنده ست های اول و دوم است که زودتر به امتیاز ۲۱ برسد. در صورت تساوی در امتیاز ۲۰، تیمی برنده است که دو امتیاز از حریف پیش بiftد. در ست سوم امتیاز پایانی ۱۵ است.

## تاریخچه

قدیمی ترین آثاری که از بازی سپک تاکرا به دست آمده، مربوط به تمرینات ارتش چین در حدود دو هزار سال قبل است. انعطاف پذیری بیشتر بدن، گوی پرداری هم چون توپ بدمینتون امروزی را، با ضربه زدن به سمت یکدیگر، در هوا نگه می داشتند و مانع از افتادن آن به زمین می شدند. ژاپنی ها هم بازی مشابهی به نام «کِماری» داشتند.

واژهٔ سپک‌تاکرا ترکیبی از دو کلمهٔ «سپک» و «تاکرا» است. در زبان مالایی سپاک (یا «سپک») به معنای «لگدزدن» است، و در زبان «تایی» تاکرا به معنای «توپ» است.



### سپک‌تاکرا در ایران

در سال ۱۳۸۱، گروهی از کارشناسان تربیت‌بدنی این رشته را به ایران آوردند. این رشته، فدراسیون مستقل نداشت و زیر نظر فدراسیون ورزش‌های همگانی اداره می‌شد. اولین مسابقات سپک‌تاکرای ایران در مهر ۱۳۸۲ در شهر قم برگزار شد و تیم‌های مازندران، قم، کرمان و خوزستان در کنار دو تیم تایلند و میانمار مسابقات خود را برگزار کردند. این دو تیم خارجی متشکل از محصلان خارجی حوزهٔ علمیه قم بودند. پس از آن مسابقات سپک‌تاکرا در رده‌های متفاوت به شکلی منظم برگزار شد. در بخش مردان، اولین رقابت‌های کشوری در شهرهای رشت، امل و کرج، نخستین مسابقات بانوان در رشت و اراک، اولین رقابت‌های جوانان در اراک و نخستین مسابقات ساحلی هم در بندر انزلی برگزار شد. از دو سال پیش فدراسیون این رشته تأسیس شد.

### سال شمار

**۱۸۲۹:** انجمن ورزشی سیام (تایلند) پیش‌نویس قانون این بازی را نوشت. شکل بازی هنوز به صورت دایره‌ای بود.  
**۱۸۳۳:** این ورزش جزو برنامه‌های آموزشی و ورزشی مدارس سیام قرار گرفت.  
**۱۹۴۵:** با ورود تور به این ورزش، سپک‌تاکرا شکلی هم‌چون والیبال به خود گرفت. این ابتکار به پیشنهاد حمید مایدین، محمدعبدالرحمن و سید یعقوب از مالزی اتفاق افتاد.  
**۱۹۶۵:** حضور نمایندگان کشورهای تایلند، مالزی، سنگاپور، اندونزی و لاوس در کوالالامپور و تعیین قوانین رسمی این ورزش و انتخاب نام «سپک‌تاکرا» برای آن.

### تیم ملی ایران

اولین حضور ایران در رقابت‌های بین‌المللی به سال ۲۰۰۵ و مسابقات جهانی مالزی باز می‌گردد؛ جایی که ایران به مقام هفتم بخش دو نفره دست یافت. یک سال بعد نوبت به معتبرترین مسابقات سپک‌تاکرا (جام پادشاهی تایلند) رسید که ایران عنوان سوم این مسابقات را از آن خود ساخت. تیم «هوپ‌تاکرا» ایران هم برای اولین بار در مسابقات داخل سالن ماکائو شرکت کرد و بین ۱۶ تیم، به مقام ششم دست یافت. سپک‌تاکرای ایران در سال ۲۰۰۷ مقام سوم خود را در رقابت‌های جهانی تکرار کرد.

### فدراسیون‌های بین‌المللی

فدراسیون جهانی این رشته «AISTAK» و فدراسیون آسیایی آن «ASTAK» نام دارد. هر دوی این فدراسیون‌ها در بانکوک، مرکز تایلند قرار دارند.



### ورزشکار موفق

با توجه به آن که سپک‌تاکرا را می‌توان تلفیقی از والیبال، بدمینتون، فوتبال، ژیمناستیک و کونگ‌فو دانست، دو عامل موجب موفقیت هر ورزشکار سپک‌تاکرا خواهد شد: انعطاف‌پذیری و کنترل و حمل توپ با پا. به نظر می‌رسد کسانی که به ژیمناستیک یا هنرهای رزمی می‌پردازند و در عین حال رابطهٔ خوبی با فوتبال دارند، در این رشته موفق خواهند بود.

### انواع سپک‌تاکرا

❌ دبل‌راگا: نوعی از سپک‌تاکراست که در آن، هر تیم دو بازیکن اصلی و یک بازیکن ذخیره دارد.  
❌ سپک‌تاکرا ساحلی: این سپک‌تاکرا با حضور دو تیم چهار نفره در ساحل برگزار می‌شود.  
❌ هوپ‌تاکرا: این سپک‌تاکرا شبیه بسکتبال است و در زمین بازی یک سید از سقف آویزان است. بازیکنان به مدت نیم ساعت باید بکوشند که توپ را با پا وارد سید کنند.





# Mirza Ghasemi

## Preparation

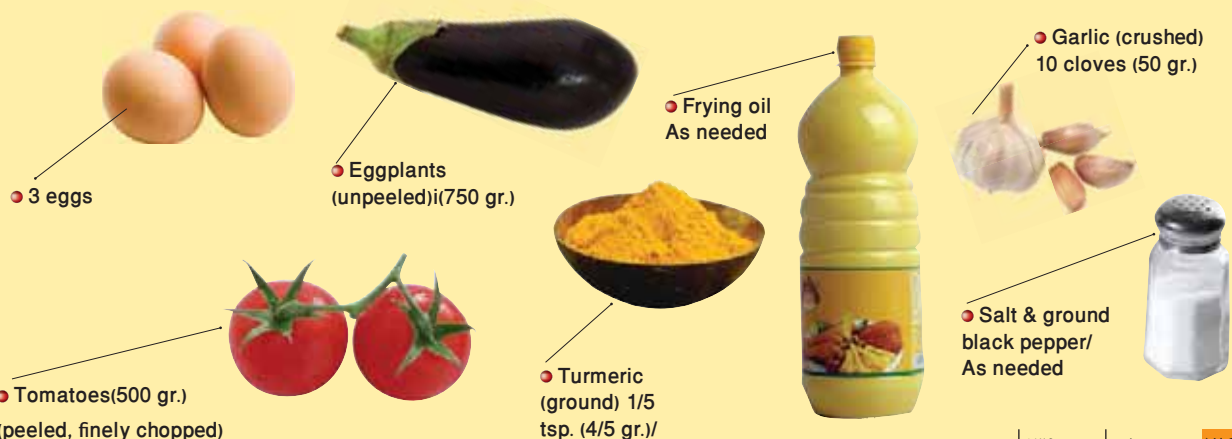
1. Roast eggplants over direct heat (or in oven). Remove their tops and skins and then chop. Heat oil in a pan over medium heat. Fry eggplants in oil.
2. Heat little oil in another pan. Cook garlic, stirring occasionally. Stir in turmeric, salt and pepper; and then add eggplants.
3. Add tomatoes to eggplants, set heat to medium, cover until eggplants begin to cook.
4. Beat eggs with hand mixer; add to above mixture, let set and firm.
5. Top with and scrambled egg, if desired.

## Points

1. Be sure to choose seedless eggplants.
2. For easy peeling tomatoes, administer an heat shock (place in boiling water, remove to cold water).



## Ingredients (serves 4)



# حوار في كربلاء باللغة العربية

حميد: كَيْفَ حَالُكَ؟  
حميد: حال شما چه طور است؟  
فيصل: أَنَا بِخَيْرٍ وَكَيْفَ أَنْتَ؟  
فيصل: من خوبم. شما چه طورید؟  
حميد: شُكْرًا وَالحَمْدُ لِلَّهِ.  
حميد: متشکرم. خدا را شکر.  
فيصل: مِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟  
فيصل: اهل کجا هستی؟  
حميد: أَنَا مِنْ إِيْرَانِ وَ مِنْ مَدِيْنَةِ طَهْرَانِ.  
حميد: من اهل ایران و شهر از تهران هستم.  
فيصل: لِمَاذَا جِئْتَ إِلَى كَرْبَلَاءَ؟  
فيصل: چرا به كربلا آمده‌ای؟  
حميد: جِئْتُ لِزِيَارَةِ مَرْقَدِ الْحُسَيْنِ (ع).  
حميد: برای زیارت مرقد حسین (ع) آمده‌ام.  
فيصل: أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكُمْ. شَرَّفْتُمُونَا.  
فيصل: خوش آمدید، مشرف فرمودید.



حميد: شُكْرًا. أَنْتُمْ أَهْلُ الشَّرَفِ. كَمْ السَّاعَةُ؟  
حميد: متشکرم. صاحب تشریف باشید. ساعت چند است؟  
فيصل: السَّاعَةُ الْآنَ الْخَامِسَةُ تَمَامًا.  
فيصل: ساعت پنج تمام است.  
حميد: لِمَنْ هَذِهِ الصُّورَةُ عَلَى الْجِدَارِ؟  
حميد: این عکس روی دیوار متعلق به کیست؟  
فيصل: مَنْسُوبَةٌ إِلَى الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ (ع).  
فيصل: به امام حسین (ع) منسوب است.  
حميد: هَلْ هَذِهِ الصُّورَةُ حَقِيقِيَّةٌ؟  
حميد: آیا این عکس واقعی است؟  
فيصل: لَا. بَلْ أَظُنُّ خَيَالِيَّةً. مَعَ مَنْ جِئْتَ؟  
فيصل: نه، فکر می‌کنم خیالی است. با چه کسی آمده‌ای؟  
حميد: جِئْتُ مَعَ أُسْرَتِي.  
حميد: با خانواده‌ام آمده‌ام.



أَبِي وَ أُمِّي وَ أَخِي وَ أُخْتِي وَ جَدِّي  
وَ جَدَّتِي.  
پدرم، مادرم، برادرم، خواهرم، پدربزرگم و  
مادربزرگم.  
فيصل: كَمْ مَرَّةً تَسَرَّفْتُمْ إِلَى كَرْبَلَاءَ؟  
فيصل: چند بار به كربلا مشرف شده‌اید؟  
حميد: هَذِهِ هِيَ الْمَرَّةُ الْأُولَى.  
حميد: این بار اول است.





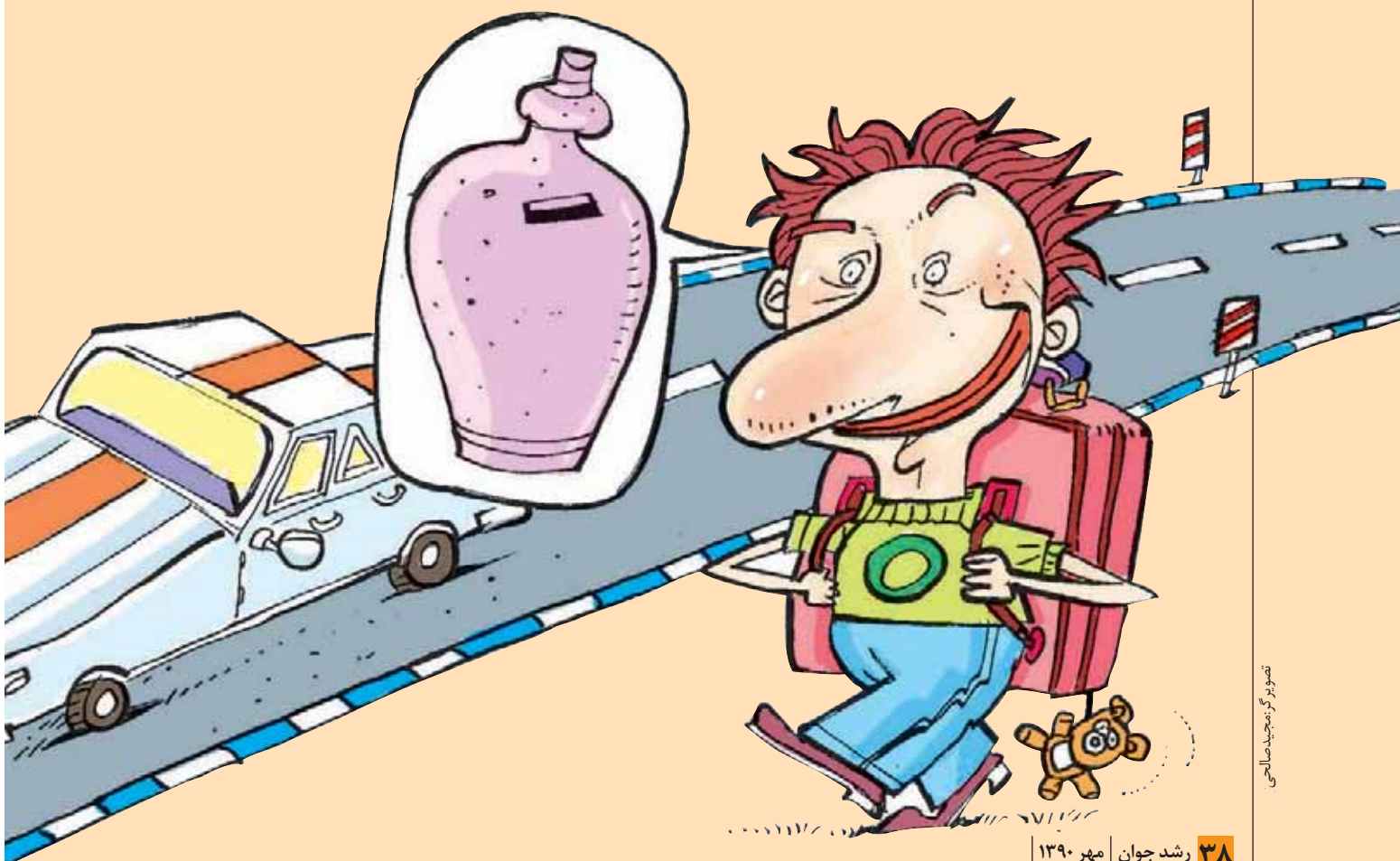
# راه بروید و پول در بیاورید

بی‌تابی می‌کرد تا سوار تاکسی شود، اما بعد از آن راضی شد که پیاده گز کنیم. چند دقیقه بعد خانه بودیم البته با چهره عرق کرده و لپ‌های گل انداخته. برای او چرتکه انداختم که اگر در طول روز همین مسیر را پیاده بیاید، هم ورزش کرده و هم ۳۰۰ تومان صرفه‌جویی. چند روز بعد مجله‌ای خرید. من پولش را نداده بودم، اما فهمیدم صرفه‌جویی کار خود را کرده است، به همین سادگی. با همین رفتارهای کوچک ولی ارزشمند می‌توان شاید اقتصاد را به دیگران یاد داد،

زندگی یکی از روش‌های درست اقتصادی است. پس اگر در طول زندگی روزمره خود بخواهید در همین پول توجیبی مدرسه صرفه‌جویی کنید و بخشی از آن را برای خریدهای آینده خود پس‌انداز کنید؛ یک کار اقتصادی کرده‌اید خرید سیدی، کتاب و مجلات خواندنی از جمله این خواسته‌هاست که کمتر خانواده ای در این شرایط اقتصادی برای آن هزینه جداگانه‌ای می‌پردازد. چندی قبل فرصتی دست داد که با پسرم مسیر ایستگاه اتوبوس تا خانه را پیاده روی کنیم. اول خیلی

بازی اقتصادی شده‌اید، چون در همین جامعه زندگی می‌کنید. این اقتصاد شیرین برای دیگران و هلاهل تلخ برای شما چه معنایی دارد که همه روز و شب گوش می‌سپارند به بالا رفتن قیمت این و آن کالا یا مسکوکات، آن هم از جنس طلا. در بین عالمان اقتصادی به‌ویژه آنهایی که سرشان به نشان می‌ارزد، این تعریف بیشتر خودنمایی می‌کند: اقتصاد، به مفهوم میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط در هر کاری است. پس اعتدال در دخل و خرج

هر روز در خانه، مدرسه و یا رسانه‌های گروهی، با واژه‌هایی چون اقتصاد، دخل و خرج، افزایش قیمت سکه، ارز و بهای شاخص بورس مواجه هستیم، شاید برای شما تنها این موضوع مهم باشد که چگونه دخل و خرج روزانه خود را با پول توجیبی تنظیم کنید تا در اواخر هفته با مشکلی مواجه نشوید، وقتی هم برای توجیه لزوم افزایش پول توجیبی به پدر و مادر گلایه می‌کنید، ناچارید بگویید قیمت کرایه تاکسی و اتوبوس و سایر موارد افزایش یافته است پس چه بخواهید و چه نخواهید شما هم وارد یک



## ماه شب چهارده

از امام محمد باقر علیه السلام نقل است: هر کس که برای بی‌نیازی از مردم و در رفاه قرار دادن خانواده خود و نیکی کردن به همسایه، به کسب روزی (و تهیه امکانات زندگی) بپردازد، روز قیامت در حالی خدای بزرگ را ملاقات می‌کند که صورتی همچون ماه شب چهارده دارد.

## بابای دارا، بابای نادار



در این کتاب مفاهیمی چون بازی فکری، ثروت، خلاقیت، کارآفرینی، اوراق بهادار و سایر مفاهیم روزمره اقتصادی برای مخاطبان ارایه می‌شود.

سازمان فرهنگی فرا این کتاب را با ترجمه شمس آفاق یآوری

منتشر کرده است. رابرت کیوساکی در این کتاب آورده است: «یکی از بهترین فواید ثروت، کمک به دیگران است. بازی‌های فکری، بازتاب زندگی واقعی هستند. هرچه بیشتر بازی کنی ثروتمندتر می‌شوی. خلاقیت فکری، کلید اسرار موفقیت بابای داراست. ثروت واقعی در این است که قدرت بخشیدن را بیش از دریافت کردن داشته باشیم. اگر نیازت را به پول قطع کنی، بسیار ثروتمند خواهی شد.



اقتصاد به همین سادگی است گرچه اگر جلوتر برویم شاید کمی دشوار شود. اما در یادگیری، مهم‌ترین بخش، درس اول است. شاید در بخش بعدی به این نکته برسیم که چگونه مردم آلمان و ژاپن توانستند بر خرابه‌های به جای مانده از جنگ، تمدن فعلی خود را برپا کنند. راستی ما هم می‌توانیم به این توانمندی برسیم که با تلاش مضاعف به نوعی جهاد اقتصادی دست بزنیم. شما با همین تدبیرهای اقتصادی در خانه و مدرسه توانستید اولین قدم‌ها را بردارید مطمئناً قدم‌های بعدی آسان‌تر خواهد بود.

این نوع روش دخل و خرج، نوعی رفتار اقتصادی است که در آن هم شیوه پس‌انداز رخ می‌دهد و هم نوعی تدبیر برای کنترل هزینه‌های روزانه. حالا اگر به جای هله و هوله‌های رنگارنگ از جیب خانواده، لقمه آماده‌ای به مدرسه ببرید، شما با بهره‌وری از منابع غذایی خانه با چاشنی تدبیر اقتصادی، بخشی از پول توجیبی خودتان را صرفه‌جویی می‌کنید، اگر این لقمه به چند لقمه چرب و نرم مبدل شود خلاقیت به خرج داده‌اید و می‌توانید دوستانتان را نیز به خوراک خانگی عادت دهید، البته با پرداخت اندکی پول ناقابل!





اصطکاک در محیطی که ما را احاطه کرده است به شکل‌های گوناگون و گاه غیر منتظره پدیدار می‌شود. درست در جایی که ما اصلاً فکرش را نمی‌کنیم، ظاهر می‌شود. آیا تا به حال فکر کرده‌اید که اگر اصطکاک در جهان نابود می‌شد، چه اتفاقی می‌افتاد؟

قطعاً بسیاری از پدیده‌های معمولی به گونه‌ای دیگر جریان می‌یافتند. برای همه ما پیش آمده است که هنگام یخ‌بندان از خانه بیرون برویم. باید کوشش زیادی کنیم تا حداقل زمین نخوریم. شما حرکات خنده‌دار زیادی را از مردم مشاهده می‌کنید تا شاید مانع سر خوردن و زمین افتادنشان شوند. این امر ما را وامی‌دارد تا اعتراف کنیم که معمولاً زمینی که روی آن حرکت می‌کنیم، ویژگی بسیار پر ارزشی دارد و آن وجود پدیده‌ای به نام «اصطکاک» است.

# بدون اصطکاک

هیچ میخی در دیوار بند نمی‌شود

## « اصطکاک

اصطکاک به ما امکان می‌دهد تا ما راه برویم، بنشینیم و کار کنیم، بی‌آن‌که بترسیم کتاب و سایر لوازم روی میز روی زمین بیفتند؛ میز آن‌قدر سر بخورد تا به گوشه‌ای گیر کند، قلم از لای انگشتانمان در برود و...

اما اصطکاک همیشه و همه‌جا مفید نیست. مهندسی‌ن می‌کوشند تا اصطکاک در ماشین‌ها را از بین ببرند، زیرا در علم مکانیک، اصطکاک قطعات را فرسوده ساخته و هزینه‌ها را بالا می‌برد. فرض کنیم که اصطکاک به یکباره از بین برود، آن‌وقت هیچ‌یک از اجسام، اعم از این‌که مانند صخره بزرگ یا چون دانه شن کوچک باشند، هرگز روی یکدیگر نخواهند ماند. همه می‌لغزند و پایین می‌آیند تا در یک سطح قرار گیرند. اگر اصطکاک وجود نمی‌داشت، کره زمین مانند کره مایعی بدون پستی و بلندی بود.

تاکنون به این اندیشیده‌اید که در نبود اصطکاک هیچ میخی و پیچی در دیوار بند نمی‌شد، هیچ

چیز را نمی‌شد در دست نگاه داشت، هیچ گردبادی آرام نمی‌گرفت، یا هیچ صوتی خاموش نمی‌شد؟ مثلاً، صدا به دیوارهای اتاق می‌خورد و بی‌آن‌که کاهش یابد، منعکس می‌شد و چون پژواکی پایان‌ناپذیر ادامه می‌یافت. لحظه‌ای از خواندن این مقاله دست بردارید و شما هم قدری فکر کنید که اگر اصطکاک به یکباره از بین می‌رفت، کارهای روزمره خود را چگونه انجام می‌دادید. آیا اصلاً قادر به انجام آنها بودید؟

اصطکاک ناچیز روی یخ را می‌توان از لحاظ تکنیکی مورد استفاده قرار داد. سورت‌م معمولی نمونه‌ای از این نوع استفاده است. راه‌هایی به نام «راه یخی» که برای حمل تنه‌های درخت از جنگل به ایستگاه راه‌آهن یا به کنار رودخانه می‌سازند، گواه بارزتری بر امکان این‌گونه استفاده است. در این راه‌ها به‌جای شن یا آسفالت پودر یخ می‌پاشند و دو اسب، سورت‌م‌های را که ۷۰ تن تنه درخت بار آن است، می‌کشند.

## « گره

ما در زندگی روزمره خود بی‌آن‌که متوجه باشیم، غالباً آن‌گونه که می‌خواهیم از اصطکاک استفاده می‌کنیم. برای مثال، گره چیزی نیست جز ریسمانی که به‌دور میله‌ای پیچیده باشند و البته در این مورد، قسمت دیگر ریسمان نقش میله را بازی می‌کند. سفتی هر نوع گره فقط و فقط به میزان اصطکاک بستگی دارد.



## ترمز ای بی اس

سیستم ترمزهای «ABS» از اصطکاک ایستایی برای متوقف کردن خودرو استفاده می‌کند. در واقع ترمز ABS این‌گونه عمل می‌کند که به جای قفل کردن چرخ‌های خودرو تا توقف کامل آن، برای مدت کوتاهی قفل می‌شود و قبل از این که چرخ شروع کند به لغزش، ترمز باز می‌شود و دوباره قفل می‌شود. این عمل مدام انجام می‌گیرد و باعث می‌شود که به جای لغزش، چرخ بغلند و اصطکاک ایستایی وجود داشته باشد که از اصطکاک حرکتی (لغزشی) بیشتر است. به این ترتیب، خودرو نه تنها هنگام ترمز کردن از کنترل خارج نمی‌شود، بلکه زودتر هم متوقف می‌شود.



که مستقل از مساحت است. این وابستگی را با «قانون اصطکاک کولن» بیان می‌کنند. برای سطوح در حال حرکت داریم:

$$f_{\text{اصطکاک}} = \mu_k f_N$$

که در آن،  $\mu_k$  ثابتی است که «ضریب اصطکاک جنبشی» نامیده می‌شود. برای سطوحی که نسبت به هم ساکن هستند، بهتر است که این رابطه به صورت زیر نوشته شود:

$$f_{\text{اصطکاک}} = \mu_s f_N$$

که در آن،  $\mu_s$  ضریب اصطکاک ایستایی است و مقدار آن معمولاً از  $\mu_k$  بیشتر است. در عمل نیز اصطکاک ایستایی از اصطکاک جنبشی بیشتر است.

مقاومت چرخ در حال غلتش در مقابل لغزش (به موازات یا در جهت عمود بر راستای حرکت)، از مقاومت چرخ در حال لغزش بیشتر است. این نکته برای خودروها اهمیت فراوانی دارد. اگر هنگام ترمز کردن، چرخ‌های جلو قبل از چرخ‌های عقب قفل شوند، هدایت خودرو از کنترل خارج می‌شود؛ البته معمولاً چرخ‌های شش‌پایه ایجاد نمی‌شود. اما اگر ابتدای چرخ‌های عقب قفل شوند، فوراً به جلو سر می‌خورند و لغزش ابتدا در عقب متوقف می‌شود.

اصطکاک و تعداد دورهای طناب به دور میله را تعیین کرد. برای کسانی که از عبارات فشرده جبری هراسی ندارند، این فرمول آموزنده را نقل می‌کنیم:

$$F = f e^{ka}$$

در این فرمول،  $f$  نیروی ما و  $F$  نیرویی است که در جهت عکس آن عمل می‌کند.  $e$  لگاریتم طبیعی، یعنی عدد  $2.718/000$  و  $k$  ضریب اصطکاک طناب با میله است.  $a$  زاویه پیچش، یعنی نسبت قوس محاط شده به وسیله طناب به شعاع آن قوس است.

برای مثال، اگر طنابی سه دور اطراف میله چرخیده باشد، زاویه پیچش آن  $a = 6\pi$  می‌شود. با اندازه‌گیری نیروها می‌توان به مدل ریاضی ساده‌ای برای نیروی اصطکاک دست یافت. نخست همان‌گونه که انتظار می‌رود، نیروی اصطکاک به فشاری بستگی دارد که سطوح به هم وارد می‌کنند. در واقع نیروی اصطکاک به مساحت کل سطح نیز بستگی دارد. اما چون فشار  $P$  از تقسیم نیروی عمودی بر مساحت سطح تماس به دست می‌آید ( $P = F_N/A$ )، پس از ضرب این دو عامل خواهیم داشت:

$$f_{\text{اصطکاک}} \propto PA = \frac{F_N}{A} \times A = F_N$$

علم مکانیک می‌آموزد ضمن لغزش طنابی که به دور لوله فلزی پیچیده شده است، نیروی اصطکاک فوق‌العاده زیادی به وجود می‌آید. هرچه تعداد دورهای طناب بیشتر باشد، مقدار اصطکاک نیز بیشتر می‌شود.

قاعده افزایش اصطکاک چنین است با افزایش تعداد دورها با تصاعد عددی، میزان اصطکاک با تصاعد هندسی افزایش می‌یابد. به این دلیل حتی اگر کودک کم‌زوری سر آزاد طنابی را که به دور میله ثابتی پیچیده شده است بگیرد، می‌تواند در برابر نیروی عظیمی مقاومت و آن را خنثا کند. در اسکله‌های شهرهایی که در کنار دریا هستند، نوجوانان و جوانان با این روش کشتی‌هایی را که با صدها سرنشین به اسکله نزدیک می‌شوند، نگه می‌دارند و در این کار نه نیروی خارق‌العاده دست‌هایشان، بلکه اصطکاک طناب به میله‌ای که در زمین فرو رفته است، به آنان کمک می‌کند.

اولیور، ریاضی‌دان قرن ۱۸، رابطه نیروی

### منابع

۱. فیزیک برای سرگرمی، ی. پرلمان، انتشارات میر.
۲. دانشنامه فیزیک (ج ۱)، سیمون و اس چاستیر و جان ریگدن، انتشارات تحصیلات تکمیلی زنجان.





# جهان در ۲۴ ساعت

فرض کنید ۲۴ ساعت پیش جهان ما شکل گرفته باشد. بیا بید اتفاقات لحظه به لحظه آن را مرور کنیم.

00:00



انفجار بزرگ! جهانی که ما می‌بینیم، ساعت ۱۲ نیمه‌شب با یک انفجار شکل می‌گیرد. این انفجار مواد را به اطراف پرتاب می‌کند.

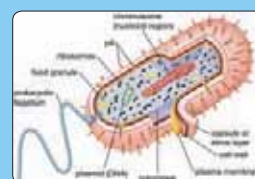
عقربه ساعت‌شمار یک دور می‌چرخد و به بعدازظهر نزدیک می‌شویم. اتفاق مهم بعدی در حوالی ساعت پنج بعدازظهر رخ می‌دهد.

16:48



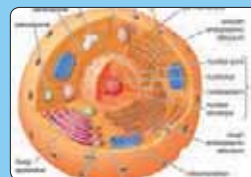
شکل‌گیری زمین

16:36



آغاز حیات! در واقع در این زمان اولین سلول‌های بدون هسته پدید می‌آیند.

21:46



شکل‌گیری سلول‌های دارای هسته.

همین الان! و شما مشغول خواندن این نوشته هستید!

24:00



23:59:59:97

سه صدم ثانیه قبل! شکل گیری نخستین تمدن های بشری!



نیم ثانیه پیش! لحظه  
آفرینش انسان ها!

23:59:59:42



23:54

انقراض دایناسورها.



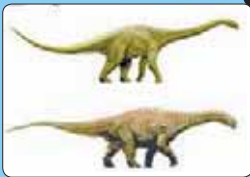
پیدایش اولین  
گیاهان گل دار.

23:48



پیدایش اولین  
پستان داران.

23:40



ظهور  
دایناسورها.

23:38



پیدایش اولین  
حشرات در  
خشکی.

23:22



23:08

انفجار کامبرین! در این زمان موجودات  
زنده متنوعی در دریاها گسترش یافتند.



22:53

پیدایش اولین موجودات چند سلولی روی زمین



○ اطلاعات دوره های زمانی از نشانی زیر گرفته شده است:

[http://cassian.memphis.edu/history/jmblythe/Global\\_F05/UniversalClock.htm](http://cassian.memphis.edu/history/jmblythe/Global_F05/UniversalClock.htm)





# کلات نادری

در منطقه کلات زبان ولهجه‌های مختلفی رایج است که از میان آنها می‌توان به ساکنان فارس‌زبان، ترک و کرمانجی‌ها اشاره کرد

کلات در لغت به معنی زیست‌گاهی بر فراز کوه است. کلات وسعتی در حدود ۳۲۷۶ کیلومتر مربع دارد که از شرق به سرخس، از غرب به درگز، از شمال به کشور ترکمنستان و از جنوب به مشهد و چناران محدود شده است. کلات در میان رشته کوه هزار مسجد قرار گرفته و این رشته کوه از جانب جنوب غربی حائل طبیعی است که این شهر را از مشهد و چناران جدا ساخته است. آب و هوای کلات معتدل کوهستانی است و ارتفاع آن از سطح دریا بالغ بر ۲۱۰۰ متر می‌باشد.

مسجد  
جامع کلات

میدان مصلی  
صاحب الزمان  
(عج)



کتیبه  
برج و بارو

امارت کاخ خورشید  
یا  
کاخ نادری

آبشارهای  
پی در پی  
قره سو



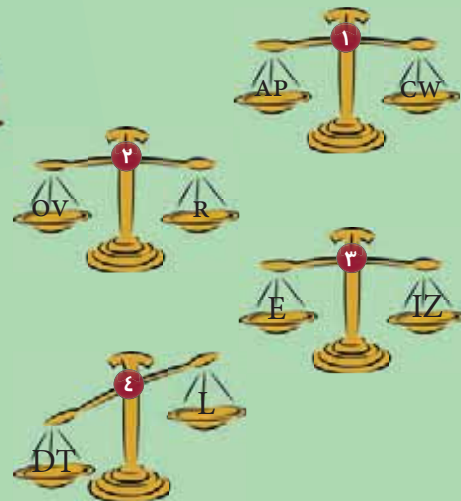


## تبل ها نخوانند

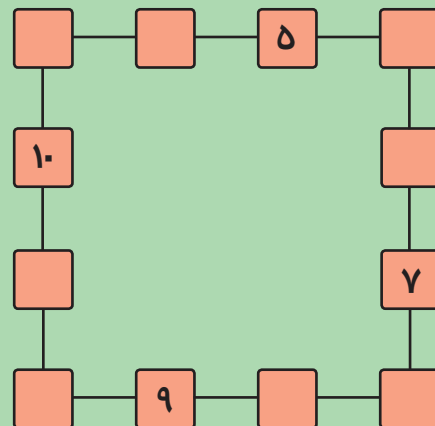
شمای زیر، سه نما از تاسی را نشان می‌دهد. با توجه به این نماها، بگویید در نمای سوم، روی وجه مقابل ۶ چه عددی وجود دارد؟



با گذاشتن کدام یک از حروف S، Q، H، B، یا X در کفه راست ترازوی شماره ۴، حالت تعادل برقرار می‌شود؟



هر یک از خانه‌های خالی را طوری با اعداد ۱ تا ۱۲ پر کنید که حاصل جمع اعداد خانه‌های هر ضلع ۲۲ شود. برای کمک به حل معما، چند عدد در خانه‌ها گذاشته شده است.



۴

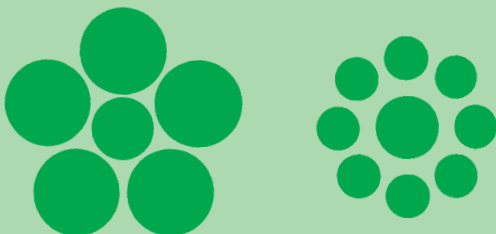
تنها یک عدد زوج دورقمی وجود دارد که با دو برابر حاصل ضرب رقم‌هایش برابر است. این عدد زوج دو رقمی کدام عدد است؟



با قراردادن علائم +، -، ×، و ( ) بین ارقام ۹، تساوی را در هر سطر برقرار کنید.

۹	۹	۹	۹	=	۷
۹	۹	۹	۹	=	۹
۹	۹	۹	۹	=	۸۱
۹	۹	۹	۹	=	۹۰
۹	۹	۹	۹	=	۷۲۰

کدام دایره وسطی بزرگ‌تر است؟ دایره‌ای که در سمت چپ است، یا دایره‌ای که در سمت راست است؟

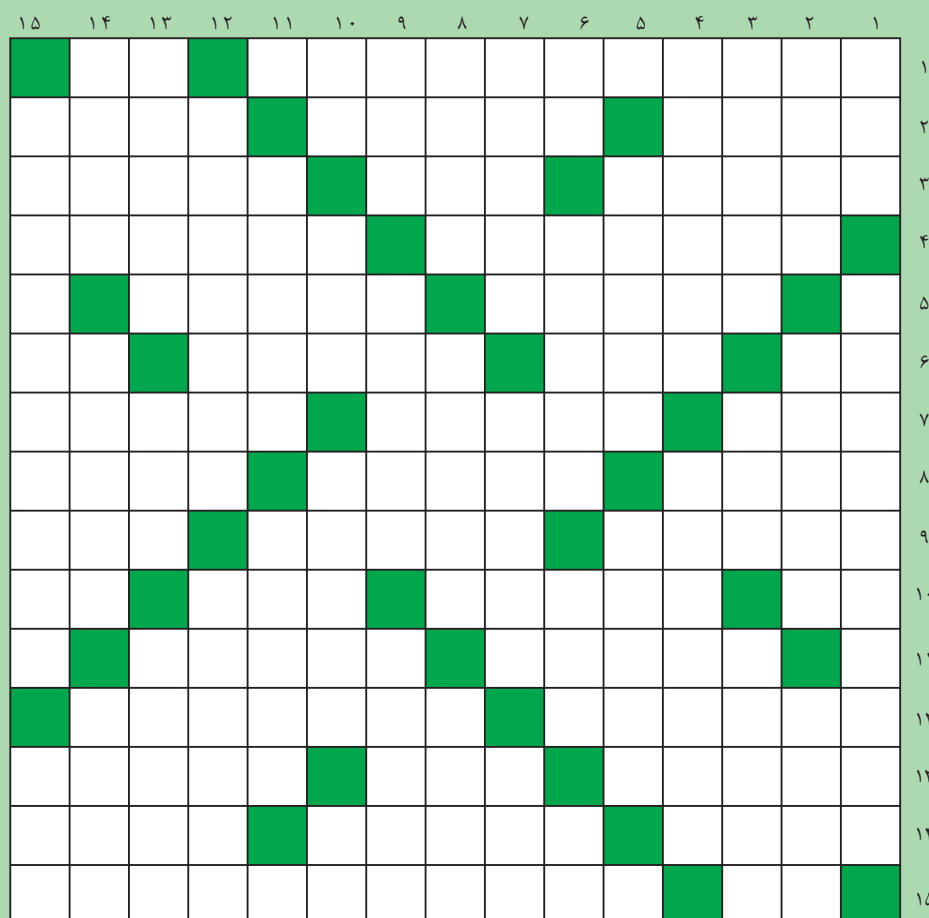


## « افقی

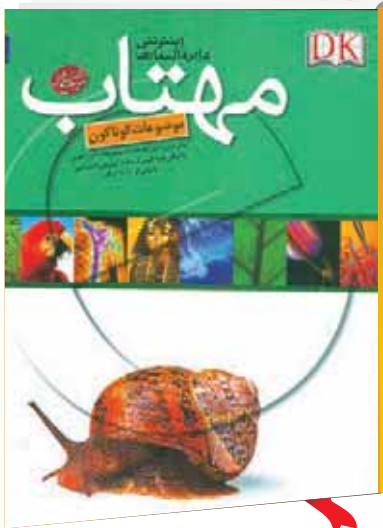
۱. از آثار نظامی گنجوی - تلخ.
۲. ماسه به هم ریخته - سالی که هر چهار سال یکبار اتفاق می افتد - دریاچه‌ای در استان قزوین.
۳. در گذشته به اداره گفته می شد - درد و رنج - اهل املش.
۴. فوتبالیستی برزیلی - کودکی.
۵. علمی که درباره اشکال و ابعاد و اندازه گیری بحث می کند - شیپور بزرگ.
۶. حرف همراهی عرب - زنگ - بسیار - نقشه.
۷. پدر - زیاد - زخمی که چرک و ورم کرده باشد.
۸. شلتوک - ایزد - از فلاسفه یونان باستان.
۹. دیوار ویران شده - جمع نار - از ترکیب این فلز با مس، آلیاژ برنج به دست می آید.
۱۰. بزرگ و گنده - مفرد زوائد - مخفف من را - پیش شماره.
۱۱. محکم و استوار - نوعی ماهی.
۱۲. همسر اسکندر مقدونی - استانی در غرب کشور.
۱۳. اورنگ - نماز شامگاهی - از آن طرف صمیمی است.
۱۴. ZE - در حمام بجوید - میله‌ای آهنی و ضخیم.
۱۵. از جشنواره‌های معتبر سینمایی جهان - خالق آن امام محمد غزالی است.

## عمودی

۱. از سوره‌های قرآن کریم - از آثار استاد شهید مطهری (ره).
۲. آرد آمیخته با آب - به فرموده پیامبر اسلام (ص)، نگاه محبت‌آمیز فرزند به روی پدر و مادر، ... است - روز جهانی آن شانزدهم مهرماه است.
۳. کنج - سرپرست - زبان دیدن.
۴. از شهرهای استان همدان - مراقبت از یوز.
۵. بی‌همتا - از توابع کاشان.
۶. اثر چربی روی لباس - زبانی - چین و چروک پوست - ضمیری انگلیسی.
۷. شهری در شمال فارس - جانور یا حشره‌ای که انسان را بگزد - همگانی.
۸. انبار گندم - مرتب شود فایده است - کشمیر بی‌انتها.
۹. آیین و روش - حیوانی قوی جثه و درنده شبیه سگ - سرتاپا.
۱۰. کلمه افسوس - نامی دخترانه به صورت وارونه - می‌نامند - جانشین او.
۱۱. حالا - خوراکی از اسفناج.
۱۲. تجهیزات - گوش دادن.
۱۳. روز بزرگداشتش هشتم مهرماه است - پرنده‌ای کوچک، بزرگ‌تر از گنجشک - آرا.
۱۴. راه راست یافته - نامی برای خانم‌ها - نادرشاه ... بلکه کشته شد.
۱۵. به فرموده امام حسن (ع) خود نیمی از دانش است - سکوت و خاموشی.







## دایرة المعارف اینترنتی مهتاب

گردش مجازی، آزمون تعاملی و اخبار تازه) دسته‌بندی شده‌اند. برای مثال، اگر کنجکاو هستید دربارهٔ زمان بیشتر بدانید، کافی است کلمهٔ «زمان» را در صفحهٔ فهرست کتاب ببینید یا موتور جست‌وجو در سایت اینترنتی را فعال کنید و جواب سؤال‌هایتان را بگیرید؛ مثل:

## آیا زمان نقطهٔ شروع و پایانی دارد؟

زمان نزدیک به ۱۴ میلیارد سال پیش، به هنگام پیدایش جهان بر اثر انفجار بزرگ آغاز و جهان به تدریج منبسط شد. دانشمندان در این باره که جهان پیوسته و تا ابد منبسط می‌شود و زمان هرگز پایان نمی‌پذیرد، یا جهان ناگهان فرو می‌ریزد و زمان متوقف می‌شود، نظریهٔ قاطعی ندارند.

آیا عبور از دروازهٔ زمان و فضا ممکن است؟ دانشمندان به‌صورت نظریه بیان کرده‌اند که می‌توان دو بخش جهان را با تونلی در فضا و زمان به نام «کرم‌خوردگی» به هم متصل کرد تا به شکل تونل زمان کار کرد. با ایجاد یک سفر برگشتی در تونل، شما می‌توانید قبل از این که منزل را ترک کنید، به آن برگردید.



همهٔ ما دوست داریم، اطلاعات مورد نیاز خود را خیلی سریع و آسان به دست آوریم. هر چند رفتن به کتاب‌خانه و غرق‌شدن در دنیای کتاب عالمی دیگر دارد، ولی در عصر فناوری که سرعت حرف اول را می‌زند، با جست‌وجو در سایت‌های اینترنتی، آسان‌تر به اطلاعات مورد نیاز خود دست می‌یابیم؛ البته به شرط آن که بدانیم کجا به دنبال آنها بگردیم.



«دایرةالمعارف اینترنتی مهتاب» شامل اطلاعات بسیاری در زمینهٔ فضا، زمین، طبیعت، بدن انسان، دانش و فناوری، مردم و جغرافیا، جامعه و اعتقادات، هنر، سرگرمی و تاریخ است که به همراه تصاویری گویا، اطلاعات فراوانی را در اختیار مخاطبان قرار می‌دهد. این کتاب محتوای علمی خود را با یک سایت اینترنتی همراه کرده که این سایت اختصاصی را «گوگل» راه‌اندازی کرده است و پشتیبانی می‌کند. این کتاب که با تلاش منیژه آنجو، منوچهر اکبرلو و دیگر همکاران آنها ترجمه و توسط انتشارات «محراب قلم» منتشر شده است. علاقه‌مندان با مراجعه به سایت اختصاصی و وارد کردن کلیدواژهٔ موردنظر، اطلاعات جدیدتری نیز دریافت می‌کنند. اطلاعات مذکور در لینک‌های جداگانه‌ای (عکس و نقاشی، ویدیو، صدا،



## خوش‌نویسی با خودکار

روزی ابله‌ی که لباس گران‌بهای به تن داشت، از مقابل سعدی می‌گذشت. پرسیدند: «ظنرت دربارهٔ این لباس گران‌بها بر تن ابله چیست؟» گفت: «خط زشتی است که به آب زر نوشته است.»

سعدی در این حکایت علاوه بر این که لباس زیبا را نشان آدمیت نمی‌داند، به این نکتهٔ مهم نیز اشاره دارد که اگر نوشته‌ای را با آب طلا، بدخط بنویسند، چیزی از زشتی و بدی آن کم نمی‌شود. نوشتن خط خوب، مثل هر هنر دیگری، با زحمت به‌دست می‌آید. اگر شما نیز از آن دسته آدم‌هایی هستید که با دیدن نوشته‌های خوش خط حسرت می‌خورید و از داشتن خط بد خجالت می‌کشید، می‌توانید با تهیهٔ بستهٔ آموزشی «خوش‌نویسی با خودکار» در کمتر از یک ماه خوش‌نویسی کنید.

این مجموعه که «ندای شمس» آن را منتشر کرده اولین بسته از مجموعهٔ چهار دوره‌ای «آموزش خوش‌نویسی با خودکار به شیوهٔ خط نستعلیق» است که حاوی دو لوح فشردهٔ آموزشی، کتاب و دفتر تمرین است. اکبر فتحی، نویسندهٔ این مجموعه، هنر خوش‌نویسی با ابزار نوشتاری روزمرهٔ مردم را با روش مدل‌سازی و تصویرسازی ذهنی، آموزش داده است. هنر جو در این کتاب با اصول کلی خط نستعلیق، از جمله فاصلهٔ حروف و کلمات از خط کرسی، تناسب حروف و قواعد کلی سطرنویسی و کتابت آشنا می‌شود.

لوح‌های فشردهٔ این مجموعه برای کسانی که فرصت کافی ندارند در کلاس‌های خوش‌نویسی شرکت کنند، امکان خوبی فراهم می‌آورد تا با بهره‌گیری از آموزش تصویری، بهتر و سریع‌تر به این خواستهٔ خود برسند.